

قاعده کراس خاصه زیاد میشود و در صدقه چشمان هم در روزی که غموس میگردد و اکثر وقت شدت مرض میگویند همین چشمان
و بینی و حلق و قصبه بریه سرخ میشود و این سرخی چشم چنان میباشد که از زیاد گردید کردن سرخ میشود و تشنگی زیاد و
زبان سرخ بود و گاهی در حلق هم در میشود چنانکه در قسم اول اسکار لئینا که خالص است و در دیداشد و گاهی قوی هم درین حمی
می آید و گاهی تشنگی در عضلات بدن تشنگم و صدمه میشود و در غده های گردن که یوازی استخوان فلک اسفل در ورم زیاد میشود
و در بعضی مرضی ورم غصیه هم پیدا میشود و آنها هرگاه ورم غصیه پیدا میگردد پس تا زوال حمی باقی میماند و گاهی روز اول از غموس
حمی و گاهی روز دوم از آن و اکثر روز سوم یا چهارم سرخی اول بر جلد کف دست و پا ظاهر میشود و بعد به تمام بدن عام میگردد
و چون سرخی با تمام بر بدن ظاهر شود حمی کم یا نه انگیزد و در بعضی در کمال ضعف باقی میماند و درین حال یک و دو روز مانده بجه
باز حمی موسوم به سکت ری تپی می آید و همراه آن قوی هم زیاد میباشد و علامات و اعراض سابقه نسبت عود میکند من بعد
همین روز یا روز دوم بعد عرض حمی ثانیه بشود که یک مثل شود و صبه یعنی میزله یا چکن کپس بر بدن ظاهر میشوند و هرگاه این شود
هم تمام و کمال در یک دو روز بر بدن بروز و ظهور نماید این حمی سکندی هم لامل میشود و بیمار ضعیف شده در او جلع مبتلا
میماند و هم باید دانست که گاهی در بعضی نین در علامات مذکوره درین فرق هم دیده میشود مثلاً گاهی در دو مفاصل زیاد و گاهی
کم بود و گاهی حمی پیدا شده بر طرف نمیشود بلکه باقی میماند تا اینکه سرخی پیدا شده بعد خبر روز بخور سوخ ظاهر میشود و این حمی
هم گاهی بقدر تخم باجره یعنی گارس و گاهی گوچکب تر مثل دانه خشکاش میباشند و گاهی بعد زوال حمی و سرخی تا دو سه هفته نگاه
در بعضی اوقات دانه های سرخ و سرخی بر جلد ظاهر میشود و باز دامل میگردد با جمله آهش درین حمی طبع باقبض میباشد
بسیب اجتماع خون در جگر و بسبب آن مقدار بواسیر زیاد میشود و دریکه خون از جگر بسوی دل به دشواری می رود و گاهی
کبد صفرا زیاد پیدا میکند و بسبب آن قوی و اسهال زیاد میشود لیکن درین کسان بواسیر زیاد نمیشود و گاهی درین کسان
زیاده اثر زهر زردی یا گاسک میرسد و بسبب آن قوی آید که شتهای غذا کم و هضم ضعیف میباشد و بسبب آن ذائقه
دهن خراب میگردد و هیچ چیز از ذوات بر اصلت خود محسوس نگردد و بلکه پاتخ یا تغایز زیاد بگیرد محسوس میشود و گاهی اختلاط
نقیض زیاد میشود که یک قرعه ضعیف و یک قرعه قوی میکند و ضعف نهض زیاد میشود و الطراح علاج خاص آن تا حال پیدا
نشده لیکن علاج اعراض آن بایر کرد پس اول وقت شدت حمی در عرض مسی از آب که حرارت آن در امتحان تهرما میگذرد و پنج
یا صد درجه باشد نشاند و بعد نشانیدن در آن آب سرد در آب مذکور ریزند تا بدرجه شصت و پنج حرارت آب حوض برسد
آن نشان مرضی را بر آورده بدن خشک کرده لباس پوشانند یا سرکه همراه آب سرد یا آب نیم گرم آمیخته بر بدن مالند
و اگر در سر و گرمی راس زیاد بود سرکه باب سرد آمیخته پارچه بان تر کرده بر سر نهند و برای تسکین عطش آنچه در علاج تشنگی
نوشته شده اشپای باره نوشاند مثل شجوی رقیق محض آب لیموی کاغذی و غیره و اگر خود اسهال نباشد سلفیط آبی
یا سنگینیا سلفاس یا سالیپور نوشاند و وقت شب استی تعریق و تسکین و جع دورس پوژد خوراند و برای رفع جلع این

که بعد از شربت میگذرد و مانند پشم اذیت تا پانزده گریب و ایوژانته پشم تا پنج گریب و سلویش مار فیا نیست قطره در روز اول
 آب ساده حل کرده بعد شش شش یا هشت ساعت بنوشانند که ازین در او جلع نفع کثیر حاصل میشود ایضا
 هرگاه در اعضا شدت کند مار فیا یا ایون مقدار کثیر خوراندند و ازین خالف نشوند که مضر برای مدغ غوا باشد ایضا
 برای تسکین او جلع کلورل یا سدریت همراه مار فیا بنوشانند ایضا که کلورل یا سدریت یا بروما سدر پشم بنوشانند و
 اگر در بسیار شدید باشد بروما سدر پشم و کلورل یا سدریت و مار فیا هر سه دوازده یا بیست و دو ساعت بنوشانند ایضا
 شکرهای سائیس و دو درام باب ساده آمینته بنوشانند لیکن در بعضی جوان اگر ازین مقدار قلیل بپزند مفید نخواهد شد و ایضا
 باید دانست که هرگاه احتمال خون در جگر زیاده باشد درین وقت از نشاندن مریض در آب گرم نفع کثیر حاصل میشود و بعد
 بر آوردن آن آب خوراندن بلوط زنج گریب و پلریای کپه بزرگ گریب وقت شب برای تصفیه جگر بسیار مفید است و صبح آن
 سلفیت آت میگذشتا همراه لاکری ایونیا ایلیس قلاب ساده بنوشانند یا نوشاندن سدریز بود زیاده نافع است
 و بعد صحت و زوال مرض چون جگر بخوبی کار ندهد و اشتهای طعام صاف نباشد تا سدریز یا تک اسید و انکوت حیثه
 بنوشانند و هرگاه در دین جمعی در معنوی خاص باشد از سلویش مار فیا که در آن مار فیا از ششم حصه گریب تا چهارم حصه آن
 باشد زراقه در جلد آنجا دادن بسیار مفید است و هرگاه در اعضا زیاده باشد بروما سدر پشم گریب همراه شکر بلوط و
 که از پنج قطره تا ده قطره باشد باب ساده که دو و هشت بود آمینته روزانه مکرر بعد دو و یا سه ساعت بنوشانند بسیار
 و اگر وقت شب در وقت شدت او جلع اول مریض داده پانزده دقیقه در آب گرم نشاندند بعد او و بعد از آن بنوشانند
 بسیار مفید میشود و گاهی درین مرض از زیاده آمدن عرق و همچنین از اسهال کثیر خود بخود آید فایده نام حاصل میشود پس هرگاه
 شدت عرق یا کثرت اسهال که عارض خود مشاهده نمایند بی آنکه مویدی صنعت کثیر شود علاج کنند و بند سازند و از کثرت
 آن خالف نشوند اما هرگاه بعد افراط سببه خود مرض شود علاج حسب مناسب با آنچه مکرر نوشته شده نماید و آنچه
 صنعت و در اعضا درین مرض بعد زوال جمعی بانمی می ماند برای دفع آن کین در وعین جگرهای بنوشانند و آنچه چیده
 مقوی خوراندند و هر که شراب خوار باشد او را وین شراب یا شراب برانته ی یا پورث وین شراب بنوشانند و آنکه از آن
 مجتنب باشد او را ایونیا کار بناس همراه مطبوخ بارک بنوشانند و دیگر آنچه از اعراض محتاج علاج شود و صحت
 کند علاجش نماید اما قسم مفعم از ایرپلث فیورس با بری پلس کسب الف و سکون یای قنایة شمالی و کسریای مهمله و
 سکون یای قنایة شمالی و کسریین مهمله و سکون بای موحده فارسی و کسری لام و سکون سین مهمله ما خود از صنعت
 لاشن است یعنی سرخی و در لذت انگیزی آنرا روز بعضی برای مهمله و سکون و او وزای مهمله یعنی گلاب است و مراد
 از انهم سرخی گلابی رنگ است فادل سرخی آن گلانی رنگ بود و هرگاه بیکمالی رسد رنگ از غوانی گردد با بجمله انهم
 بیست لازم که در آن سرخی بر جلد بدن ظاهر میشود و گاهی در آن انفل میشن یعنی درم عارض غشای خا در بدن ظاهر میشود

در این کتاب از اسرار بسیار گفته شده است که در این کتاب

و چون درم تا این عشرت درم ز پاوه بر بدن پیدا میگردد و آن هر دو قسم هست یکی آنکه این مرض اولاً و بالذات مثل حصیه یا اسکارلتینا که شب سحر است بلا سبب ظاهر پیدا شود و آنرا بلشت انگریزی اودی اوپانک کبیر الف کسری وال هندی سکون پای نشانه تختانی و ضم الف و سکون و او و فتح های موحده فارسی و سکون الف و کسرتای هندی و سکون کاف یعنی خود پیدا شوند مگر گویند دوم آنکه سبب مد و خنجم در کدام عضو از اجزای بدن مثل سر و غیره حادث میشود و این را بلشت انگریزی بل کبیر کسرتای هندی و فتح رای هندی و سکون الف و فتح میسم و سکون الف و کسرتای هندی و سکون کاف یعنی آنچه سبب رسیدن زخم یا صدمه به بدن پیدا شود مینامند السبب سبب هر دو هم زیر خاص است که از آن این مرض پیدا میشود مثل هر نیزه و اسکارلتینا و در لغت آنکه حیوانی یا نباتی بود تا من است اما این مرض هم گاهی مثل دیگر امراض واقعه شایع و عام یافت میشود و گاهی خاص هم برای یک دو نفر جار من میگردد و آنکه زهر آن در بیمارستان از تحقن جرمهای عفنه پیدای شود و هر چند قاعده ایرپ لغت فیورانت است که در عمر انسان یکبار عارض میشود لیکن این مرض بر خلاف آن چون یکبار کسی عارض شود پس اگر این کس زیاده ضعیف کرده بود یا کمزوری و یا بیخوش داشته باشد یا استخوان طران یا فقرت خون آن بود باونی اسباب معینه این مرض مثل هوای بار و یا زخم بدن با این مرض مبتلا میشود و در این کس بار بار این مرض عود میکند و از تجربه ثابت شده که این مرض هم از امراض متعدیه است که از یکی به دیگری میرسد و تقسیمی گاه در این مرض بزنی نوزائیده رسد آنرا مرض پیو آر پل فیور یعنی تب مخصوص زنان نوزائیده پیدا میشود پس هر که در علاج یا خدمت و پرستاری امراضی سبب مشغول باشد او را باید که نوزادان نوزائیده زود و اگر ضرورت داعی شود بعد غسل بدن و پوشیدن لباس دیگر رود و گاهی بد میشود که بگردد و مرینه پیو آر پل فیور میماند یا نوزاد آن اند وقت بسیار در بعضی سبب مبتلای شود و از آن دانسته میشود که از پیو آر پل فیور ایری سبب و از ایری سبب پیو آر پل فیور پیدا میشود و علامات اما علامات قسم اولی که اودی اوپانک است پس باید دانست که چون زهر این قسم در بدن داخل میشود کهنه در بدن مرض مخفی است و کدام اثران ظاهر نمیشود من بعد علامات سنزه چشمو که مکرر مذکور شدند پیدا میشوند و بعد گذشتن یک دو روز بر ظهور علامات مذکور بعضی گاهی سردی و گاهی گرمی در بدن خودی یا بد و بعد آن تب ظاهر میشود و در سردی و در بدن و غشیان و تبوع پیدا میشود و گاهی قی هم می آید و بعد از ستوم یا چهارم سحری بر جلد بدن بر جا که اخت ظاهر میشود اما اگر در بر پایی یا بر خنجر یا بر زنه گوش اول ظاهر میشود و جاینگه اول سحری نمودار شده استجا درم هم پیدا گردد و این درم و سحری آنرا فاکانز یا ده شود و از یادتی درم جارمی حاد و قوی میگردد و چون این سحری بر بینی و رخسار رسد همراه آن بر تمام وجه و درم و سحری و حرق پیدا میشود و از کثرت درم یک از غشیان جدا و کشاده نمیشوند و از کثرت درم رفیقان و عزیزان مرضی هم مرضی را نیشناستند و چون درم بر وجه زیاده شود در آن در غشنگی و سختی پیدا میگردد بسبب اینکه آب کثیر زیر غشیاں خارج و از منبع میشود و اکثر این مرض در حلق علیل هم در مفاصله میشود چنانکه درم من اسکارلتینا سبب کس بود و گاهی در این درم کلبه آب

عروق را بر تنه و مفاصل و عروق را آن اکثر کس را است بخلاف آن سبب که آن چون بیمار عارض شود همیشه با سبب بار بار عارض میشود

پیدا میشود و گاهی ریختم پیدا میگردد مخصوصا جایکه غشای خانواد را زیاد است مثل حلقه بالای چشم که در آن این غشای زیاد است
 و گاهی این مرض فقط بر وجهی افتد و بعد آن را گل میشود و گاهی اول بر وجه حادث میشود و بعد دست و پا و زانو و غیره منتقل شده بر
 جلد راس میرود و اول آن پلک کردن و اذان بر تمام بدن گردش کرده میرسد اما هرگاه بر جلد سر رسد آن زمان خون پلاکت غالب
 میشود زیرا که در این وقت درد سر عظیم پیدا میگردد و گاهی زبان و بیوشی و گاهی همراه این هر دو تشنج قلیل و ارتعاش عضلات
 نیز در جلیس پیدا میشود و چون این علامات یافته شوند دلیل درم که ام غشای از اغشیه دماغ بود و درین وقت این
 اکثر عالم بیوشی مبتلا شده پلاک میگردد و هرگاه درم خارج جلد غشای خانواد را بقوت میرسد و فساد در غشای مذکور زیاد
 پیدا شود درین وقت ریختم پیدا میگردد لیکن در درم و چه ریختم کثری افتد مگر در حلقه چشم بر پلاک علی البته قدری ریختم
 ظاهر میشود اما هرگاه این درم بر جلد دست یا پا زیاد شود درین مواضع ریختم پیدا میشود لیکن هرگاه درین مواضع
 در درم غشای خانواد ریختم پیدا میشود درین وقت این مرض با غشای دیگر منتقل نمی شود بلکه در عضو دیگر زخم پیدا شده
 همانجا میماند و اما علامات قسم ثانی که طراک است و بسبب رسیدن زخم پیدا میشود پس اکثر از رسیدن زخم بر بافت
 یا بر وجه میشود و هرگاه در خون کسی استعداد حدوث این مرض باشد چنانکه در قسم اول مفصل نوشته شده از درم کلان
 و کوچک که بر بدن رسد خصوصاً بر وجه و یا فوخ این مرض پیدا میشود و ایضا باید دانست که هرگاه زخم بر بدن بجوی رسد
 که کناره های زخم راست و صاف باشند مثل زخم شمشیر یا کارد و بیشتر از آن این مرض که میشود اما هرگاه زخم چنان بر بدن
 رسد که کناره های آن کج باشند و زاویه اذان زیاد بود مثل زخم چوب و غیره ازان این مرض زیاد حادث میشود
 و گاه هرگاه زخم تا غشای ریش دار رسد از آنهم زیاد این مرض متولد میگردد با جمله هرگاه بعد زخم این مرض حادث میشود
 اکثر بر کناره زخم و گاهی قریب زخم سرخی پیدا میشود و چون بر کناره زخم سرخی حادث شود کناره های آن غلیظ و سرخی
 دریم که ازان جاری بوده خشک و بند میگردد و اکثر یک روز قبل از ظهور سرخی بیمار قدری احساس حرارت در بدن
 خود مینماید و بعد ظهور حرمت تب می آید پس اگر مرض تنها در جلد بود تب قلیل می آید و اگر تا غشای خانواد درم و سرخی بر
 تب حادث می آید و ایضا چون تا غشای خانواد درم حار برسد درم ظاهر هم زیاد می باشد هرگاه که درم سر
 انگشت نهاده غمزه کنده نشان غمزه در لحم باقی ماند بسبب اینکه قندی آب در غشای مذکور از عروق و خون درخته در آن مجتمع میشود
 و درین وقت بر سرخی قدری سیاهی دیده میشود و اگر زیاد آب در غشای مذکور مجتمع شود یا زیادتی درم سرخی و صلابت
 و درختندگی هم در درم جلد محسوس میشود من بعد اگر علاج نکرده شود سرخی روز بروز زیاد و عام بر بدن میشود
 و تا هشت روز روز بروز زیاد میشود و بعد هشت روز خود بخود یا از علاج کم میگردد و اگر کم نشود بعد هشت روز می
 سکندری که مثل تب دق وقت پیدا شدن ریختم می آید حادث میشود و در جلد بدن درم زیاد میشود و گاهی آبله یا
 کثیر آب بر جلد بدن پیدا میشود و در آن آب دریم دیده میشود و هرگاه بر درم جلد انگشت نهاده نقص کنند و حلال شود

در غشای بالای چشم غشای خانواد را زیاد است لهذا در آن درم زیاد پیدا می شود ۱۱۵

باید

والنته میشود که در جلد ریم مجتمع است و این اجتماع در غشای خانه دار میباشد پس اگر درین وقت ریم را خود بر نیاند
 مثل و پیل بگیرد بشده ریم فلج میشود لیکن بعد از انجا گاهی جلد بدن و غشای خانه دار فاسد و متعفن شده و میریزد
 و آنجا اعصاب و عروق در شریان و عضلات کزیر جلد مستور میباشد و دیده می شوند و درین وقت اگر درین ضعیف قوت
 یا طفل یا شیخ کبیر باشد برای آن خون بلاکت میباشد و اکثر بلاکت درین وقت از کثرت اسهال میشود و گاهی در وقت
 با میا یعنی پیدایش ریم در خون پیدای شود و ازان گاهی ریم بر قلب متجمع میگردد و گاهی در دماغ و گاهی در جگر و گاهی
 در اعضای باطنه دیگر از رسیدن ریم در آنها داخل میشود و علاج هرگاه در این حین قوی باشد پس اگر چه
 قدمای اطباء همان اول تجویز فصد کرده اند تا درم کم شود لیکن چونکه از فصد کدوری در خون و ضعف در بدن با پیدایش
 و سبب آن در آخر برای این مرض مضرت حاصل میشود لهذا از آنها فصد را نگیرد بلکه عوض آن بر نوشتن اسهال مسهل
 و ملینات بنفش آکفان نماید و ازان کار فصد که منع و تقلیل درمست گیرند پس اول آنچه از مسهلات قاطع حموضت است
 مثل میگنشا سلفاس میگنشا کاربناس که هر دو را با هم آمیخته همراه آب ساده بنوشانند و این از همه افضل است و هم
 نوشتنیدن برت سولف کاربناس نوشتنیدن لایفانت سوزا و سوزا کاربناس قانم مقام آنست و اگر بعد اسهال هم حقی
 قوی باقی ماند و بی عرقه و ملینه بنفش مثل دین انتمونیل لیس یا سلوشن انتمونی یا سفوف انتمونیل یا جیمسسونی و دیگر
 جاس تفریق و ملین بنفش از نوشتنیدن اگر همراه آن لاگرا میونیا ایستیش هم شریک کنند مفیدست و بگه همی بطران
 شود یا کم گردد از نوشتنیدن ننگر اسپیل نفع کثیر حاصل میشود پس باید که از پانزده بست قطره تا سی قطره ازان گرفته
 همراه آب ساده پنجاه صنف و قوت درمن بعد چهار ساعت یا بعد یک یک ساعت بنوشانند پس اگر مرض تهیل
 و تمام در جلد بدن بود مقدار قلیل ازان دادن کافی باشد و اگر در غشای خانه دار هم بود زیاد مقدار آن دادن مفید میشود
 و در مقدار قلیل درین وقت فائده حاصل نمی شود و هرگاه مرض درازد یا قوت باشد بعد یک یک ساعت نوشتنیدن
 ننگر اسپیل نفع و مانع از اذو یا درمن میشود و بجز تجویز خود و بشهادت اکثر اکتر صاحبان ثابت شده که اگر ننگر اسپیل
 را درین درمن بعد یک یک ساعت بنوشاند مرض درسته چهار روز کم میشود و پانزده رسیده منظم میگردد و الا تا هفت یا هشت
 روز روز بروز زیاد میشود و غذای درمن قوی باید که سبک و لطیف دهند مثل شیر گاو یا شورابی لحم رقیق یا اراروش
 یا اشجوری رقیق و اگر درمن ضعیف باشد از همه مسهل از مسهلات مذکوره دهند لیکن قلیل المقدار تا زیاد از یک بار
 اسهال نشود و ازان برای مرض قوت این مرض ملحوظ دارند و برای آن پورث دین یا براندی تنها یا همراه کسین و
 ایونیا کاربناس نوشتنیدن اگر مذهب از شراب باشد ایونیا کاربناس تنها بنوشانند و غذای جدیده مقویه خوانند و
 ننگر اسپیل چنانکه در مرض قوی می نوشتنند همچنین درمن ضعیف را بجز قوت و ضعف مرض می نوشتنند که بران اعراض
 در علاج این مرض زیاد است اما کسایکه در بول ایشان سفیده بینه می آید آنها را اذو یا حاره مثل شرب

علاج نسلایه و انقادات کله غنیه
 اسهال مسهل
 قوی باقی ماند
 نفع کثیر حاصل
 همراه آب ساده
 و تمام در جلد
 در مقدار قلیل
 نفع و مانع از
 را درین درمن
 روز بروز زیاد
 یا اشجوری رقیق
 اسهال نشود
 ایونیا کاربناس
 ننگر اسپیل
 در علاج این

در این وقت که مضرست بلکه عرض آن نشانیدن شور بای لحم و سنگه اسهال اقتصار کنند و چون که درین مرض هم
 حرقت و سوزش بر جلد زیاد میباشند پس برای تسکین آن اشیای بارده با فضل مثل سرکه قاق و آب سرد بر جلد نه نشاندند چنانکه
 در حیاط دیگر ادویه بارده را بر جلد طلا میگردند درین مرض طلا سازند که درین مرض مضر میباشد و بسبب آن این
 مرض از یک جا بجای دیگر و از عضو به عضو دیگر منتقل میشود اما هرگاه تنها درم در جلد بود از پاشیدن گشتن کار نباشد
 یا اراوت یا سیده گندم بر آن آرام دهنده در حرارت حاصل میشود اما اگر در غشای فایده داریم باشد و ازان آب بر جلد پیدا
 میشود درین وقت از پاشیدن اشیای مذکوره بر آب تندی خشک میشد پس میگردد و ازان مرض مثلاً می شود پس درین وقت
 اصل آنست که در آب بطریح پوست خشکاش که گرم باشد پارچه نخل را تر کرده فشرده بر درم نهند یا در سبطون گلن بود فخل
 یا سفنج را تر کرده فشرده بگیرم بر درم نهند و چون سرد شد پارچه دیگر که حاد باشد تبدیل نمایند و اگر پوست خشکاش گلن بود
 هر دو را در آب جوشانیده در آن پارچه فخل تر کرده فشرده گرم بر درم نهند الص باشد لیکن چون این تدبیر هر چه وقت
 میشود و لهذا وقت تعسر بودن آن صفت عربی محلول باب را که قدری غلیظ باشد از قلم مو لین بر درم طلا سازند که بسبب آن
 هم بعد خشک شدن و در مجمع میشود و بعد با آن نمیرسد یعنی اگر کنگورین را که در وی مرکب از کلور فامست از قلم مو لین بر درم
 طلا کنند مفیدست ایضا طلای گلیسرین هم مانع است و اگر کدام دوا ازین ادویه میسر نشود روغن کنجد طلا سازند و ایضا
 باید دانست که هرگاه این مرض از وجه نسوی جلد را منقل و اراده نقل کند یا از بدن نسوی کردن و وجه منقل شود و
 خواهد که برود درین وقت ضرورت است که آنرا از فتن باز دارند و بجای که هست مجوس سازند و منع آن از نقل را این طور میکنند
 که اصل کاشک نقره را که دو درم باشد در یک اونس آب ساده حل کرده از قلم مو لین بر درم بطور خطی که فی الجمله غلیظ باشد
 بکشند تا ازان قدری بر درم پیدا شده از نقل کردن مرض مانع شود اما اگر درم بر جلد سر باشد آثار فرود آمدن آن ظاهر
 شوند پس نه بار آنرا منع کنند زیرا که فرود آمدن آن از سر بهترست و الا خوف آنست که در سر فرود و مودی اهلکت
 و هم طاک کردن فلکچو الودین بر درم مذکور برای منع کردن نقل آن قالم مقام کاشک نقره است بلکه اگر درم بر وجه
 درین وقت طلا کردن سنگه الودین از کاشک نقره محلول باب بهترست زیرا که گاهی اثر کاشک نقره محلول باب که قوی باشد
 زائل نمیشود پس ازان در وجه صحت عیب پیدا خواهد شد و اثر سنگه الودین باقی نیماند و هرگاه درم و سرخی بر وجه نباشد
 بلکه بر سر و بدن بود غشای خامه دار هم شریک جلد باشد درین وقت از نشتر جابجا در جلد بعد رسیع آنچه زخم پیدا کرده
 دهند و بعد آن آب پوست خشکاش که سازند تا خون زیاد از زخم جاری نشود تا بسبب آن قدری آب و خون خارج شده
 درم گرم کرده و جمرست چه این تدبیر هم نمی افتد و تعفن و فساد هم در جلد حادث نمی شود و هرگاه درم هم پیدا شود بعد
 از نشتر کشاده هم با آرنده بعد آن روغن کاربولیک و ابلوت بزخم طلا سازند و این مرض را گوشت ساده و زرد
 تخم مرغ و ایونیا پورط وین خورند و نوشا نند تا از مروت صنعت نامون شود اما قسم هشتم از این پانزده فیور

در این وقت که مضرست

که در ابلت لاشن پستی و بلندی بگریزی بچنگ یعنی مرض هویمان یا عذاب روی لبرلی طاعون نامند و اینهم از جنایات
 لایحه است که کم و زیاد میگردد و متعدی و شلیح میشود و اکثر موردی بهساکت مرضی میگردد و همراه آن غده های بدن که موسوم
 بهلم فیکل کلاک اند متورم میشوند و مراد از این است که آنچه غده های موسوم بهلم فیکل که زیر جلد بدن اند و مجاری آب
 برنده از خون در آنها داخل و از آنها خارج شده آب خون را در در یک کبیر که بجانب یمن قلب است میریزاند مکن است که همه متورم شوند
 اما اکثر ازان غده های گردن و بل و در پیرودین مرض متورم میشوند و هم در دل موسوم بکریککل از مردن غشای خاوه دار و نشوید
 میشود بری آنچه هم غشای مختلف الالوان بر جلد بدن پیدا میشود و این مرض قدیم است و از تحقیق ثابت میشود که این مرض از ملک
 حبش یعنی افریقه پیدا شده در ملک های دیگر مثل عرب و استنبول و غیره که آنجا بخوبی اتمام در صفای شهرت میرسد و این
 در ملک یورپ مثل لندن و ملک روس و فرانس هم رسیده شلیح شده خلق کثیر را کشته بود و لیکن از وقتیکه اتمام در
 صفای شهر زیاد شد صورت و شیوع آن در آن ملک بند گردید و تا حال در ملک حبش هر سال میشود السبب سبب آن
 زهر خاص است که ازان این مرض پیدا میشود اما اینکه دیوانی است یا نباتی یا مرکب از هر دو پس بخوبی ثابت نشده لیکن اینهم
 خاص جایگه در شهر کثرت مردم زیاد بود و مداخل و قناریات و عفتونات و آبهای منزه و کاه های فاسد و پراهنو و
 جمع باشند اکثر پیدا میشود و قوت و سرعت شعری و شلیح میگردد و بنا بر مرض میاید شلیح میگرد و جایگه اتمام صفای شهر
 زیاد است و قناریات و عفتونات نبود آنجا عالم گیر نشود و هم میگویند که هرگاه گرمی بود در ملک حبش بحدی میرسد که در
 سیاه از گرمی بود آن شخصت درجه زیاد و آن مشتاد درجه پیرسان زمان این مرض آنجا پیدا میشود و درین وقت در آن ملک
 سردی باشد زیرا که هوای آن در فصل جاری بسیار گرم میباشد و ازین دانسته میشود که از زیاد حرارت این زهر فانی میشود
 و هم وقتیکه این مرض شروع در شیاع خود میکنند هر آن بسیار قوی تاثیر میباش یعنی در ابلت شروع خود زیاد در ملک است چون
 زمان در ابلت شروع آن بگذرد تا اثر آن ضعیف میگردد و در بعضی ازان نباتات می یابند اما چگونه این زهر در بدن داخل میشود
 و چگونه شلیح میگردد پس مجربین تحقیق میگویند که اکثر این زهر از راه مسام جلد در بدن داخل میشود و از لباس و صندل در بدن
 صحیح میرود و چون ذریعه عام و شلیح میگردد و العلامات بدانکه در ابتدا این جمعی هم مثل دیگر حمیات شروع میشود لیکن در جلیات
 شدت آن بسته قسم اند اول آنکه قلیل و ضعیف باشد و در آن تب قلیل و در سر بود و سینه بیمار مخالف سخته صحیح میباشد و غشای
 بود و گاهی آن هم آید و درین قسم ضعیف الاعراض درام غده که شکل کم دیده میشوند اگر پیدا شوند قلیل میباشد و بزودی اکتان ازان
 میشود و درین قسم خوف هلاکت قلس است و این قسم وقتیکه شروع مرض بعد از یاد کم میشود و حادث میگردد و وقت صحیح درین قسم
 ضعف در جمعی و اعراض آن میشود و بعد گذشتن دو پاس از روز جمعی یاد دیگر اعراض شدت و زیاد میمانند قسم دوم در آن
 مریض دفعه حالت مثل حالت سکران قوی الکریه یا سکران مثل اینکه تاب رفتار است و بارش بعد سترم و در وقت درین
 باطل میشود راست رفتن نتواند پایهای آن بر زمین قائم نمیشود و بر روی غلیل هم آزار میدهد و درین وقت سکران سکران

میگردد و کلام با فصاحت ادا کند و غشیان غالب بود و قوی نمی آید و در تنی صفا اولاً غار ج میشود و همچنین شی سپاه رنگ در تنی
 بجای آید و اکثر اسهالی عارض میشود و پت گازی زیاد و گاهی که میماند لکین بعضی همیشه سرخ و لین بود و گاهی نیز زبان و اختلال
 حواس هم میباشد و این زبان گازی قوی و گاهی ضعیف میباشد و گاهی همراه زبان و ثوب و غضب حالت مشابه به حال مانیان
 بسبب هم غشای دماغ هم پیدا میشود و در روز اول که اجزای مرض بود زبان طبع میباشد و در وسط آن سفیدی بود و
 بکناره و نوک زبان سرخی دیده میشود در روز دوم با سوم زبان خشک و سیاه میشود و بگوشه در میان دندان غشای سپاه رنگ
 پیدا میشود و لیل در بعضی بسیار سرخ میباشد و گاهی در آن خون هم مقدار قلیل می آید و اکثر درین قسم بول در کرده پیدا نمیشود
 و بسبب آن قلت با احساس بول پیدا میگرد و ایضا در روز دوم با سوم عذره های گردن و نعل طریقه متورم میشوند و در کل
 در اعضای بدن مو ای را اسفکت دست و کف پا و دیگر اعضای بدن هر جا که بر آید بر می آید و همچنین در اعضای مختلفه الاوان طریقه
 ظاهر میشوند و اکثر روز چهارم یا پنجم در شدت بیوشی بعضی هلاک میشود و کین گاهی بیمار ازین حالت هم نجات یافته زنده میمانند
 پس اگر بیمار لائق سلامت است در آن روز خامس اول زبان نرم میشود و بر جلد بدن عرق می آید و اورام خرد مذکوره
 کم شد و زائل میشوند یا در آن رحم افتد یا صلاحت پیدا میشود و اگر کار شکل هم موجود باشد از آن زیاد و زیاد که خاصه کار شکل
 مسنون شود و بر یک حال اند و در آنجا که بر جلد بدن پیدا شده بود زائل میشوند و در وقت من دفع شده و صحت و نقابت باقی
 میماند و قسم ثالث آن که هلاک قوی است در آن این اعراض که مذکور شد بر کمال قوت و وحدت میباشد مثل تأسفس غیر مملک
 قوی و از کثرت ضعف بعضی زائل مرده بر بستر افتاده ماند و بعضی منیر و ضعیف و سرخ میباشد و در آنجا که بر بدن پیدا میشوند و در قسم
 کبیر سپاه میباشد و در بعضی بر بوی بیوش میشود و بر لب و ناخنها سپاهی غالب میگردد و درین حالت در بعضی از نسبت چهار
 ساعت تا چهل و هشت ساعت هلاک میشود و گاهی بعد چهل و هشت ساعت اعراض قلیل و ضعیف میشوند و بعضی قدری قوی
 میگردد و بر جلد قوری گرمی ظاهر شده و چشم سرخ و زبان خشک و سرخ شده تب قائم میگردد و در روز ثلث این نخعی اورام
 خوره های مذکوره و کار شکل و در اعضای سرخ بر جلد بدن ظاهر میشوند و شاید درین وقت که این اورام پیدا شوند در بعضی نوزاد
 ماند لیکن اکثر آنست که درین قسم نجات از موت نمیشود و از نسبت و چهار ساعت تا چهل و هشت ساعت در بعضی هلاک میگردد و در
 اورام عذره های مذکورن ریم نمی افتد تا که جمعی روز ششم یا نهم زائل نگردد پس بعد زوال جمعی از فته تفتیح در مواد ورم عذره یا
 می آید و ریم پیدا میشود لیکر از پانزده روز تا بیست و هشت روز لائق داخل کردن نشتر می باشد و مجربین گفته اند که هر گاه در
 اورام عذره یا ریم افتد دلیل سلامت علیست و شاید پیش آن بود که افتادن ریم دلیل قوت است چه بدو قوت ریم پیدا
 نمیشود و پس هر گاه در بدن در بعضی قوت عمو کند و دلیل سلامتی خواهد بود و ایضا باید دانست که از علامات عامه طاعون
 که در جمیع اقسام آن یافته شوند احساس درود و لکل است بمقابل دل که بسبب درم قلب میشود و چنانکه در انجینا پکوس نشتر می افتد
 یافته میشود و هم کبد و طحال درین مرض متورم میشوند و در بعضی هم دشواری یافته میشود زیرا که ریم بسبب سمی چنگ مشارک

قلب میشود هم هرگاه قلب متورم شده ضعیف میگردد و از آن خون بگونی در ریه نرسد از آن ریه هم ضعیف میشود و بسبب تغیر رنگ
 در تنفس شوری ظاهر میگردد و ایضا باید دانست که آنچه نوشته شده که درین مرض دمل کار بکل هم برمی آید پس مراد از آن است
 که اکثر این دمل هم پیدا میشود و در آنکه بر آمدن آن ضرورت چه گاهی برمی آید و گاهی حادث نمیشود با بجمه ضرور و لازم مرض
 نیست اما اگر برمی آید پس بر سر و بر پروکت دست و پا برنی آید اما آنچه درین مرض کار بکل پیدا میشود پس آنهم بر سه قسم است
 یکی آنکه در آنکو هیچ مثل غیر بطله بدن افتد و از آن مقدارش زیاد نشود پس خشک گردد و دوم آنکه از مقدارش بثره غلیظ بود و تا
 خشکای خانه دار رسیده باشد و در آن آب هم می آید و بعضی گردد و از اخراج لحم عن ازان صحت شود قسم سوم آنکه از قسم ثانی هم
 زیاد عمیق باشد و تا خشکای ریشه دارد و استخوان رسیده باشد و آن متعفن میشود و بدین اوزان زیاد می آید و آنچه در غمادین مرض
 بر جلد پیدا میشود آنها هم بر چند قسم اند اول آنکه سرخ خالص لحمیت یونند و دوم آنکه در سرخی آنها قاری سیاهی باشد مثل رنگ
 ارغوانی سوم آنکه بزرگ سیاه باشد و حادث شدن آنها عموماً علامت ردی است لیکن ظاهر شدن دایره سیاه اردی است
 و مدت بقای این مرض از دو سه ساعت تا پانزده یا بیست یا سی روز است یعنی بعد از رویش این مرض علیل تا این مدت در عرض
 نیمه اند و هم بدانکه هرگاه درین مرض عموماً در اقسام گفته آن روز ثالث یا رابع یا خامس بر بدن عرق ظاهر شود و رسم در وقت آنکه
 افتد آنها دلیل سلامت دانند و هرگاه ضعف در بعضی زیاد پیدا شود و در میان عارض گردد و در اعزای مختلف الالوان یا سیاه بر جلد
 بدن پیدا شود و خون از بینی و در بول و اسهال جاری شود آنرا دلیل هلاکت توان دست العمل هرگاه مرض حاد
 و قوی باشد و همت علاج میسر نشود نه علاج مفیدی آید و ایضا تعال کدام دوائی نافع برای دفع آن یا کدام هم که بکوشیم
 او و بیاید و مخصوص برای این مرض نافع بود مثل کیمین برای غشی اثر مثبت فیور یافته نه شده لیکن هرگاه سرخ قوی نبود
 در دفع شکایت امراض موزیه آن و حفظ قوت علیل کوشش کردن مفید میبود و آنچه در کتب قدیمه و جدیده بنسبت علاج آن
 نوشته اند از آن نفع بین ظاهر نمیشود بلکه از استعمال آنها ضرر پیدا میگرد و چنانچه از فصد معفن و از مالیدن روغن به بدن علیل
 ازیت آن زیاد میشود و از خوراندن کیلول مرض اسهال پیدا میشود و با بجمه همه علاجات که در کتب قدیمه مذکور اند دیده شده
 که مرض هلاک میشود لیکن از علاج امراض موزیه و تقویت علیل فایده حاصل میشود پس در ابتدای مرض اگر مرض ضعیف باشد
 اصل قوی کاشان از بیکه کو انا و بعد آن سهولت مثل سنگش با سلفیت آف سووا یا سولفور یا سلفون جلیب کیونند
 اما هر سه که حسب مناسبه بنقل مقدار دهند تا ضعف پیدا نکند و بعد آن دوائی عرق مثل لاکر ایونیا ایستیش و اسپریت با بیکه
 و پلاس نتراس نوشانند و بعد آن تا بیکه در آن بنرال ایستیش مثل ناکر ایستیش یا ناکر ایستیش یا ناکر ایستیش یا ناکر ایستیش یا
 سلفیورک ایستیش یا بولوت بقدری که آب را قدری از مثل کنند انداخته وقت تشنگی بنوشانند و برای تصفیه خون
 کلور را آت پلاس بنوشانند که از آن آکسیجن و پلاس هر دو در خون حاصل و زیاد میشود و بسبب آن خون صاف
 و قوی میگردد و در وقت سختی مرض که وقت صبح میشود کیمین تلخ کربن بنوشانند و برای دفع ازیت در روز و شب

دسکون فون فتح لای جمده سکون است یعنی تغییر عام است که بزرگیم بیوسه دیات در ملک رسد چنانکه سیکل از دریا در شهری آید و فی الحقیقت
 این جلی نروس فیورست زیرا که از صنعت نروس ستم یعنی جموده دماغ و حرام غزو و احصاب سیمبی نینگ پیدا میشود و نروس ستم ستم
 نون و سکون رای اهل فتح و او و سکون بین جمله اول و کسین جمله ثانی و سکون بین جمله ثالث و فتح نای ثنائة فوقانی و سکون هم
 بمعنی جموده مذکوره است که از ان اتظام قوت و حرکت بدن و صدور جمله افعال مربوطه و موقوف است و این جلی هم از مریات لازم است
 که همراه آن آثار نزل و در کام یافته میشود و زیاد از دیگر نکایات و اعراض که درین جلی و مریات دیگر یافته میشود صنعت است که در جلی
 نفسانیه و بدنی و احصاب و عضلات علیل یافته میشود که بسبب آن عضلات و احصاب از کار خویش قاصر میشوند و هم درین جلی
 تصور و تغییر در قوت ذائقه پیدا میشود بسبب ضعیف شدن عصب مغز و سطح لسان و حکم ناقص شدن قوت حس که در آنست
 پس بسبب آن ادراک که در ام طعم کما یعنی نمیکند. السبب بسبب آن تجربی ثابت نیست در بیان آن اختلاف بسیار است لیکن اکثر
 بطور و با و امراض واقعه عارض و عام میشود و گاهی مخصوص چند نفر را هم لاحق میگردد و گاهی بچواتانات هم مثل اسهال سگ
 و گنجشک عارض می شود و هم مثل هیضه و بانای از جهت مشرق می آید و ابتدا می کند و بسوسه مغرب میرود و از چهار بنهت بهش نهنه
 زیاده کجائی مامد و هر گاه نوبت شیوع و ابتدای این مرض در جای قریب میرسد یک دور در قبل آن در هوای آن موضع که بگو
 است بالای زمین مثل ضباب دیده میشود و در ای بعضی حکما این است که درین ضباب سببی صغیر می باشد که از خورده بین دیده میشود
 پس هر گاه این جسم ندریغ استنشاق یا همراه آب و غذا در بدن رسیده در خون داخل می شود و در آن نشو و نما میکند و اکثر اجزای و
 بسوی خود مستحیل میگردد و از تاثیر آن این مرض پیدا میشود و بسبب حاصل شدن جسم غریب در خون جوش خون پیدا میگردد و ضعیف
 اکثر در بدن می آید زیرا که در تولید مثل آن کسین از خون پاره صرف میشود و از آن خون خراب و فاسد شده چون در تغذیه اعضا میر
 و از آن اعضا ضعیف میشوند و ایضا این جسم خرد در خون فعل نمیکند پس ازین فعل هم در خون حرارت پیدا
 میشود چنانکه از آمیختن خمیر را در همچون آب حرارت پیدا میشود و تجربه آن بزرگیه تهرما می کرده میشود و بعضی میگویند که فرق و تغییر
 در برق هوایی دارنی هر گاه پیدا میشود آن زمان هواستغیر میگردد و از آن این مرض پیدا میشود و بعضی حکما میگویند که از زیاد
 شدن اوزون هوا این مرض پیدا میشود و او و نون بضم الف و سکون ها و و هم ذال سیم و سکون و او و نون را تخم دو جلی است
 که وقت زیاد در سفیدن برق یا وقت زیادتی تو ز آفتاب پیدا میشود و هر گاه لباس رطب را زیر آفتاب گذارند تا خشک شود و بعد
 آن بوی نوبی که در آن پیدا میشود این را هم اوزون می نامند و اعتماد برین این نسبت اولین اولی از آنی زیاد است و این مرض اگر چه
 بطور عام هم کس را میشود لیکن زنان نسبت مردان کم میشود و اطفال را نسبت مردان و زنان هم کمتر عارض میشود و شاید بسبب قوت
 عروض آن باین دو نفران باشد که این هر دو بیرون خانه کمتر می آید بخلاف رجال که آنها در هوا زیاد آمد و رفت بسیارند
 العملمات این جلی هم مثل دیگر مریات لازم شروع میشود لیکن در دسر درین جلی زیاد می باشد و در جلد پیشانی ندر و از جهت زیاد
 محسوس میگردد و خصوصاً در محلی که در میان دو ابرو واقع است چه در میوکس میسرن انف که تا از بخار رسیده بسوی صخری رفته

تغییر در بدن

التهاب حلق میماند و سبب آن نیز زیادگی ازیت زیاد می شود و در شکم برابر جاری بود و
 بار بار عطسه می آید و آب گرم از بینی جاری میشود و حرارت آن چندان زیاد بود که سبب آن در سبب کس میسرک الف و لب بالا
 خراش پیدا میشود و سوزش و اذیت در حلق محسوس میگردد و آواز غلیظ میشود و سرفه هم آید و در صدر نقل محسوس میگردد و همراه این
 علامات درجه تمیز از ابتدای مرض زیاد خفیف میشود و شکو و ضعف و کمزوری نسبت دیگر شکایات و اعراض زیاد میماند
 و چونکه تاثیر آن بر سبب کس میسرک با زیادگی میباشد لهذا بزبان و حنک کدام ذائقه محسوس نمیشود و ریهها بسیار قلیل میباشد و غلظت
 غالب بود و بی اهمی آید و گاهی همراه آن در حال هم میشود سبب متفر شدن میوکس میسرک معده و اسهال و ضعیف شدن
 در اول جلد بدن گرم و خشک بود و بعد دو ساعت یا یک روز عرق بر جلد بدن می آید گاهی زیاد و گاهی کم و از این
 بوی خاصی آید که مشابه می باشد میوی که از آرد گندم گشته و بر شکرال خوردن یا از مخلب می آید و در عضلات بدن و نقاط ظریف
 برکناره های سر شین در زیادگی محسوس گردد و چون سرفه آید چنانکه در این مرض را از این اذیت میشود که گویا سران شق میشود پس
 اگر این مرض خالص باشد از دور و در تمام چهار روز مرض اعراض بر شدت خود مانده از بعد آن رفته رفته کم شده تا هشتم تا بیست و
 وسعت حاصل میشود اما گاهی سرفه و ضعف بدن در تمام آن مخصوصا در گاه در میوکس میسرک بخارن هوا که در ریه انداخته و در
 بیهودان پیدا شده باشند و هر که متوجه بود که در این مرض نورال جلالینی در عصبی یا در ماییم یعنی در جوف مغز یا در نخاع یعنی در
 میوکس میسرک مجاری هوا باشد او را وقت بروز این مرض این اعراض بیشتر و قوت میشوند و هر چند حرارت باطنی در کتب
 زیادگی میباشد لیکن از بروز در ظاهر می از اشیا یارده بالفصل مرض زیادگی متفر میشود و ملاقات بارد با فعل مکرره می نماید
 در بعضی مرضی علامات و اعراض نزله در کام درین جهت قلیل میمانند اما ضعف زیادگی میباشد اعطالاج عارجه عام برای جلد
 در میان این مرض نزله قلیل بود یا کثیر این است که یا در آب نام تمام بر گنجانند و در راه حرکت معده و از حرکت معده در جلد ریاضات بدین
 و نفسانی پیش کنند باز در اول با هم موافق فصل چنان پوشانند که قدری گرمی بر بلند بدن پیدا شود پس اگر مرض قلیل بود درین
 تمیز کافی میشود و در استسبابی استسبابی اولی و در غذای قلیل لمرض شور با می گرم گرم بار بار نشاند تا بر تقویت
 معین میشود و با کثرتی رقیق قاری که مناسب دانند ناس نراس آمیخته نشاند تا معین بر آمدن سرق شود که از آن ناله
 نفع درین مرض حاصل میشود و وقت شب قریب خفتن و دورس بود زده گرین خوراند تا معین بر تقویت و منویم شود فقط و
 اما هرگاه مرض ذوی ادعایش نزله در کام زیاد باشد درین وقت علاوه بر سایر سابق بخار آب گرم در دهان رسانند و اگر سرفه زیاد
 آید پس از حواله به تکرر بیسینه نهند و برای تقلیل سرفه وین آب کوانا و اسیرت نائیک را نیز و شکو کمینر که پدید همراه نقوع
 سیکام موافق هم وقت در این نشاند و ایچناد در کان محفوظ مریض اگر کسی نشاندیده لباسی که گرد بدن مریض باشد مانع
 از انتشار بخارات در هوا بود تا گردن مریض پوشانیده طرف پان آب گرم را زیر کرسی نهند تا بخار آب گرم متصاعد شده
 به بدن مریض رسد و نشاندیدن مریض در آب گرم هم اگر چه نافع است لیکن سبب ضعف مریض تجویز نگردیده شده زیرا که از آن هم قوت

ضعف پدید می آید و در هر گاه ضعف زیاد باشد همراه آن اسهال هم بود و در وقت مزین یا شراب برانندی نوشانند و الا اسهالی شراب کمی
 در آب ساوه دو حصه با هم آمیخته نیم نیم او نس از آن بعد یک یک ساعت بنوشانند و هر که مجتنب از شراب باشد او را این کار بسیار
 همراه آب بود و در دو یا سه ساعه یا چهار چهار ساعت بنوشانند و در غذای این مرض شیر ماده گاؤ که زرده بیضه خام در آن حل کرده
 باشد بنوشانند یا شور بای لحم مصفی یا آب کهنک کوی بود و بعد زیاد نخین لحم گرفته باشد بنوشانند و هر که از خوردن زرد و بیضه و لحم
 مجتنب باشد او را تنها شیر ماده گاؤ بنوشانند باقی بر مرض که همراه آن باشد علاجش با آنچه در محل خاص آن نوشته شده نماید
 و آنچه ضعف اکثر بعد زوال مرض مذکور باقی میماند برای دفع کردن آن فاسفورک ایسڈ ذاکوٹ همراه نقوع یا مطبوخ بارک
 بنوشانند و کک کینین همراه پنکرا سیل بنوشانند و جایکه غلیل بیماری شده باشد از آنجا بقام دیگر که هوای آنجا صحیح باشد در وقت نقوع
 که مرض اقل شد ضعف باقی مانده باشد نقل کشیدن بسیار مفید میشود و از آن بزودی قوت در بدن آید **فصل پنجم**
فصل چهاردهم در انفلانم ماثری فیوزیکس و سکون نون و کسر فاد و سنج لام و سکون الف و سیم اول و سیم ثانی
 و سکون الف و فتح تالی هندی و کسر رای همد و سکون یای ثنائة تحتانی یعنی جمی که بسبب انفلان شیرینی ورم حار که در کدام
 عضو افتد پیدا شود و ممکن است که انفلان میشین قلیل در کدام عضو افتد و این جمی نباشد لیکن هر گاه ورم حار که در کدام عضو
 خصوصاً که در اعصابی با طایفه مثل ماش و ری و معدده و کبد و طحال و کرون و سینه و غده و غیره با و عضو ثانی است اگر چه عضو دیگر
 ضعیف باشد مثل چشم و گوش و حلق و افتد بالضرر این جمی پیدا میشود و لهذا این تب را بلعیت انگریزی میگویند یا کما کت فیوزیکس
 میگویند و سکون نیم و پای موحده فارسی و فتح تالی هندی و سکون سیم اول و فتح سیم ثانی و سکون انان و کسر رای هندی و سکون
 کات که معنی علامت است یعنی تب علامتی هم میگویند زیرا که چون وقت عرق سرد بر بدن نهد و در این وقت تب است و در وقت عرق
 اثر آن میرسد و از آن اعراض و علامات آنچه پدید می آید از این دو قسم است و چون در آن وقت عرق سرد بر بدن نهد و در این وقت تب است
 و تب علامتی موسوم شد و گاری پتتپ نیکان نیز که سیمین و کرون نیم و پای موحده و کسر رای هندی و سکون انان و کسر رای هندی و سکون
 پای ثنائة تحتانی و فتح تالی هندی ثانی و سکون کات یعنی هم در تمام کرده میشود زیرا که در این جمی بسبب سیم اول و کسر رای هندی
 که در آن ورم حار است متضرر میشوند السبب سبب آن وقوع ورم حار در عضوی از اعضا است و این می باشد و علامات
 این جمی هم در دو قسم است قسم اول استیک بکر الف و سکون سیم اول و فتح تالی هندی و سکون پای ثنائة تحتانی و کسر نون
 و سکون کات یعنی قوی است و این تبی است که هرزه آن مرض هم قوی بود و اعراض هم قوی باشد و هم استیک سنج و معانی و
 سکون سیم اول و فتح تالی هندی و کسر نون و سکون کات یعنی ضعیف است که منته اول باشد و همراه آن در بعضی مرض
 سرد و قلیل و ضعیف می باشد و علامت قسم اول آنست که مریض جوان و قوی می باشد و یکبار اول سردی تا زمان قلیل همسین
 شده بعد آن گرمی بر جلد بدن ظاهر میگردد و جلد بدن گرم و خشک میشود و در بدن زبان خشکی پیدا میگردد و زیرا که جلد طریبات
 بدن درین جمی کم پیدا میشوند ازین جهت بول هم کم پیدا می شود و آنچه می آید سرخ و کثیر است می باشد و بر زبان غصیدی

در انفلانم ماثری فیوزیکس

بایض نبض اورام اعصابی باطنیه

اکثر غالب بود و گاهی بر وسط زبان انگ فاکتوری دیگر ناره با و نوک زبان سُرخ می دید و میشود و چون این علامت یافته شود
 علمی شدید و عادی باشد و غذا به در میزند و زیر کچن کله طوبات بدن کم پیدا میشود از این سبب میگویند یعنی رطوبات بلغمیه و سینه
 و حتی که برای سینه غذا در معده پیدا می شود هم پیدا نمیشود و از قلت تولد رطوبات در معده باز خشکی آید و طبع باقیش بود و چون که
 درین مرض غذا و بدل با تحمل در خون کم میرسد لهذا بیمار بزودی لاغر میشود لیکن این لاغری بنسبت حرمت ماده و لا از آنکه
 در پیشه و کور شد نمک میباشد و هم از علامات نروس سستم یعنی همه از نظام حرکت و قوت بدن در دست و در دست و در دست و در دست
 کمرست که از تصرف دماغ و نخاع پیدا میشود و هم در بعضی از روشنی و آواز عظیم و غلیظ و شور و غل غلش نه نماید و از آنکه
 میشود و خواب کمی آید و گاه گاه بدیان هم یافته میشود و اکثر نبض قوی و سریع میباشد لیکن هرگاه درم در غشای آبدار
 دماغ یا در پورا یا غشای آبدار مفاصل یا در غشای ریشدار میشود درین وقت نبض صلب و عظیم میباشد اما هرگاه
 در غشای آبدار شکم درم پیدا بشود درین وقت نبض دقیق و صلب مثل ار آهن میباشد و هرگاه درم در کوس می بیند پیدا شود
 نبض عظیم و سریع و همین میباشد و هرگاه در سرسام آب از درم جدا شده بر دماغ ریخته دماغ را غلظت کند و علامتش اینست که
 در بعضی غنودگی طاری میشود درین وقت نبض بطی و عظیم میباشد و نبض کمی در حال صحت اصلی بطی میباشد پس هرگاه که درین غلظت
 عارض شود نبض آن محتمل میباشد و این علامات که نوشته شده اند باعتبار آنکه اکثر این قسم مرض است لیکن در ملک حار و نامحسوس
 حاد مزاج این غلظت بلاد باره و زیاد و قوی میباشد بلکه در فصل باره شخص قوی را همی سخت موافق علامات نوشته سابق آید
 و اکثر در بلاد حاره مثل هندوستان درین غلظت جلد بدن زیاد و حار میباشد و در حرارت بدن و سردست و با فرق میباشد با این
 که حرارت بدن درین غلظت قوی و حادی باشد و حرارت سردست و پا کم میباشد و نبض سریع میباشد لیکن این وضع بود و برکت او با
 و نوک زبان سُرخ باشد و سفیدی بر زبان نبود و قبض شکم هم کم میباشد و اگر قبض طبع بود از زنده شدن دوا می سهیل قلیل در غلظت
 و اگر سهیل قوی دهند از آن اسهال کثیر میشود و سبب منفعت اصلی بدن در خاوت آن که سبب حرارت ملک حار باشد بخلاف کتب
 بلکه در آنکه ابدان شان قوی و اصلی صلب میباشد و از اثر دوا می سهیل کثیر متاثر میشود و علامت آنکه نبض قوی هم در آن ضعیف
 است پس آنکه است که صاحب آن شخص ضعیف میباشد خواه ضعف آن اصلی بود یا سبب مقاسات اعراض حاده یا سبب کثرت مباشرت
 با عورات یا زودیکر اسباب مصنف ضعیف شده باشد پس هرگاه این کس را انفل می بیند در کدم عضو عارض شود این غلظت در آن بدن
 می شود و درم آنکه درین قسم غلظت سردی و گرمی چنانکه وقت ابتدای غلظت در قسم اول یکبار عارض میشود کم میباشد بلکه آسبته است
 گرمی پیدا شده بر تپه ضعیف و قلیل میرسد حرارت و قوت در حرارت آن نباشد اما مرض از آن چنان متضرر میشود که گویا
 بر دماغش اثر غلظت رسیده که آنرا بدحواس و مختل العقل میباشد و چیزی نمی فهمد و اکثر بدیان هم بر وطاری میشود و اینست
 سخن غیر مربوط است و از لباس خود و لفظ زیر می نماید چنانکه از یادتی ضعف و بیوشی در آخر نفس فیور یا تا سفاک فیور میکند
 و بر جلد آن نبض غلظت می آید که فریغ آید همان صبح باشد یافته میشود و اکثر اوقات عرق باره بر جلد یافته میشود چنانکه وقت استیلا می

در آخر امراض خاره مثل حین و بانی دیده میشود و دست و پا سرد میباشند و نبض در یک دقیقه تا یکصد و سی بار حرکت میکند لیکن بسیار ضعیف و صغیر و این میباشد و بر زبان خشکی و سیاهی بود و بر لب و دندان غشای سیاه دیده میشود و طبع اکثرین بلکه اسهال میباشد و اگر اسهال نشود عرق باه و زیاد می آید و این هر دو عرض یعنی عرق و اسهال علی سبیل البدلیه درین تب همیشه میباشد مثل رقیق پس اگر عرق زیاد آید اسهال کم شود و اگر اسهال زیاد شود عرق کم می آید و اگر در بعضی لائق بدون باشد پس قریب موت این امراض زیاد میشوند مثل اینکه نبض زیاد ضعیف میشود و سیاهی زبان و غلظت سیاهی غشای بالایی لب و دندان افزون میگردد و فواق لاجرم میشود و تنفس دشواری ظاهر گردد و بعد همیشه میشود و در آن حال جان بخت میسازد و اگر در بعضی لائق صحت است در آن رفته رفته در اعراض خفیف میشود پس نبض قوی میگردد و زبان صاف و نرم شود و ضعف بر طرف شده رفته رفته قوت در بدن می آید پس صحت یابد و گاهی در عین شدت اعراض بحران با اسهال یا بادار یا بقرق یا جریان دم از که دم غنوص واقع شده صحت می یابد لیکن زمان نقاهت آن طویل بود از آن تدریج قوت می آید و گاهی در بعضی قسم اول در قسم ثانی مبتلا میشود و این انتقال سه سبب میشود اول وقتی که ورم حار و حمی قسم اول تا زمان طویل در بدن ماند و از آن ضعف آید در بارن حاصل شود و در هم آنکه ماده ورم دردی آید باشد و از آن ریم صلح که سفید و افسوس غلیظ القوام است پیدا میشود بلکه قسم دردی آن که رقیق و خفیف القوام شرح است پیدا گردد و درین قسم ریم با همیت میباشد و بزودتی تضعیف میشود و از بعضی در آن زهر پیدا میگردد پس هرگاه ازین ماییت فاسد آب در عروق صغار جذب شده در خون داخل میشود از زهر آن خون خراب میگردد و از آن این قسم حمی پیدا میشود و سه آنکه علاج تکلیف کرده شود و خطا در آن واقع شود و از آن در خون و بدن ضعف و کمزوری پیدا شود مثل اینکه نصف زیاد گیرند یا اینکه اسهال منقطع که صورت ضعف است پیدا کنند یا در ویضه مثل سیاب و مرکبات آن پاره ژر امسک و مرکبات آن مقدار زیاد بخورند پس ازین اسباب سه گانه قسم اول این حمی بسبب قسم ثانی منتقل میشود و علاج درین حمی ضرورت است که نصف کم گیرند و اسهال قوی بهم نمایند و سیاب و مرکبات آن هم بر وقت ضرورت کم بخورند تا ضعف پیدا نشود یعنی مادام که ضرورت قوی و اتمی نشود در هر قسم ورم و حمیات ورمیه اقدام فصد و نوشتن سبب قوی و خوردن سبب مقدار زیاد نمائید چنانکه در بعضی مثل سرسام یعنی ورم حار داغ یا ورم غشای ریشیه دار و ورم غشای آبدار ضرورت گرفتن فصد و اخراج دم زائد و نوشتن سبب مسهلات قوی و اکثر اسهال خوردن سبب مرکبات آن مقدار زائد می افتد و سبب آن احتمال بر این مذکور خواهد بود باره زیاد کرده میشوند اما در بلاد حاره پس اکثر حاجت باخراج دم کثیر و نوشتن سبب قوی و خوردن مقدار زیاد از کیلول و غیره نمیشود پس در جمله بیاران حمیات ورمیه موافق نوشته سابقین هر چنانچه بیضعفه را که ذکر آنها شده خصوصاً فصد قبل نیارند بلکه در مرضی هر قدر که سبب حمی یافته شود آنرا دور کنند مثلاً هرگاه زخم کبیر در ساق پا بود و در آن فساد و عفونت پیدا شده باشد که از آن حمی آمده باشد درین وقت علاج جراحت نمایند و اگر کلام شی غریب مثل غلظت تنگ یا قطن خشک و زخم آمده باشد از آن بر آرد یا اگر در بدن باشد از آن ریم تقطیع دل بر آرد یا اگر درون غشای ریشیه دار

گردانان اناطولی دست درم و موسم بد احوال پیدا شده باشند که از آن هم نمی بسیار عاوی آید او را از نشتر کشاده دهند تا خشای مرده ببرد
 ریخ خارج شده آرام حاصل شود تا از دفع شدن اذیت که صورت نمی است تب دفع شود و در بعضی موارد مکان هوادار که هوای
 آن بار بود و در امتحان تهرما بیشتر زیاده از شصت درجه برسد آرام تمام دارند و هرگاه باهی قبض نکند باشد سهل طبعی و نوبت
 تا زیاده از یک دو بار طبع مجیب نشود زیاده اسهال نکند و در قسم اول هرگاه تب تیز و عاود باشد و خود عرق نیاید دواوی معرق
 مثل لاکر ایونیا ایستیس و پتاس ایستیس و پتاس بائی مارتراس و پتاس سائراس نوشتانند و تجویز نوشتانند در
 اینجا تا بر آنست که او تیز مدره هرگاه با برودت ظاهرین داده شوند ادراک میکنند و چون با حرارت جلد و پند بر عرق
 میشوند و ایضا اشیا بارده با فضل نوشتانند مثل پتاس بائی مارتراس و تازیک ایستید و سائیک ایستید چون اینها را با آب
 حل کرده یکجا سازند برودت در آنها پیدا میشود و هم آنچه در علت انترک فیورننغ ادویه مسکنه عطش نوشتانند از موافق آنها
 دوا درست کرده وقت زیادتی نمی وقت عطش نوشتانند و بهر آنکه بخواهد که در برقی قهقهه پیشند و هم برای تنویم افیون خالص
 یا آنچه مشابه آن در تخدیر و تنویم بود تجویز اندازد اگر قبض نکند باشد پس استعمال انیون و غیره در بعد نوشتانیدن مسهل در فرغ
 قبض نمایند و در قسم ثانی استعمال ادویه بسیار کم نمایند و عرض آن بر جز اینند انغذیه تنویم مثل شوربای لحم یا آب سنجی یا شیر گاو
 یا زرده برفه مرغ یا ناسترک شیر یا سلفیو ک شیر یا پرت درین یا شراب بر اندی یا تکی شراب آنها یا ایونیا کاربناس
 نوشتانند و جهت از شراب را ایونیا کاربناس آب پودینه یا کد ام عرق تنویم دیگر نوشتانند و هرگاه اسهال بود ادویه
 مانع اسهال مثل چاک کسیر و کلارک ایترو و شکو کنگیو حسب تناسب نوشتانند و باید دانست که اسهال در درین مرض
 زیاده نبند نکند زیرا که از اسهال درین مرض سخت ویراست نامل میشود سبب آنکه از خون زهر برزیده اسهال خارج شود
 اما اگر سودی بضرعت شود درین وقت دواوی قابض برای تقلیل آن نوشتانند خصوصاً و فیکه اسهال بطور بمران عارض
 شده باشد درین وقت حبس آن بازن باشد *الاصناف الاصلیة فی الاشیاء القویة پس درین وقت تقویه*
 تقلیل حبس آن نمایند و در ادویه موضعی در در قسم در ابتدای درم ادویه بارده با فعل مثل آب سرد یا قطعه برن یا سرکه و آب
 سرد بر درم ننند اما هرگاه درم یا تهرسد و دریم در آن پیدا شود تب مسخ باشد درین وقت اشیا حاره با فعل
 مثل آب گرم یا پارچه فلازل در آب گرم بکرده نشود که بر آن ننند یا پارچه فلازل یا پس با بر آتش گرم کرده بر درم ننند
 و کک نمک سائیده گرم کرده و همچنین سوسر کیندم خشک را گرم نموده بر درم مسخ مفیدست و اگر درم در اعصاب باطن
 باشد پس متقابل آن بر ظاهر جلد ادویه محتره چند مثل پاستر خردل یا روغن تارپین ننند یا پدید کنند آبله مثل پاستر
 کتھر پدیس ضما د نمایند فتنک کتھر فصل پنجم در کک فیور و کک بسجی باغری و ذبولست و چون لاغری
 درین همی لازمست لهذا بان نام کرده شد تسمیه اشیا با سم لازم در در عملی همی و قیاد قیه نامند و اینهم تسمی از
 همی است که همراه آن بدن لاغر میشود و عرق زیاده از بدن خارج میگردد و گاهی این همی مثل انتر شنت فیور لینی دارا

علاج شفاخانه و افادات کامرین

فی کل یوم و گاهی مشاهد بر می آید که تب لازم که هر روز شدت میکند و گاهی مثل کفشیو ذیور یعنی تب لازم که در آن کمی دریا
بسیار قلیل باشد میشود و هرگاه در صورت دائره و قیل یوم آید قلیل و خفیف و اسلم میباشد و هرگاه در صورت زمینیت آید بسیار
و بد انجام بود و چون لازم باشد بزودی هرگز است السبب هرگاه حمی و رمی که با کمریزی آنرا انقلام مائری گویند تا زمان
در از ماند و ریم زیاد در عضو متورم پیدا شود این تب حادث میگردد و خاصه هرگاه درم در اعضای باطنه مثل کبد و طحال
دری باشد اما لازم نیست که بدون پیدا شدن ریم این تب نیاید زیرا که اکثر مضاعفات را که در پاره شیر در پستان شان پیدا
شود یا تامت در از فضل را شیر نشانند هم این تب عارض میشود و گاهی در سرطان بی آنکه تره پیدا شود این تب حادث میشود
و گاهی در ذیابیطس گاهی در شروع سل و میکه چو هر کل در ریه از خون میریزد بی آنکه نوبت تولد فضل میشد یعنی درم مار در آن
رسد این حمی پیدا میشود و گاهی از کثرت مباشرت و جماع با عورات هم این حمی پیدا میشود چنانکه اکثر بعد تو عروسی اتفاق جماع
پیشتر میشود و از آن خاصه کسی که بحسب استعداد خانزانی یا استعداد بدن خود مستعد برای سل و ق باشد این حمی پیدا میکند
و درین قسم ق عرق زیاد می آید و گاهی بعد حمی ناسب که آنرا بلعت انگریزی انتر میست فیور گویند هرگاه دریر زمانه و مزمن که
هم این حمی پیدا میشود و ازین ثابت میشود که هرگاه مرت در بدن زیاد شود و آمدنی و بدل یا تحلل کم در بدن وارد شود و این
به استلای تامت در از ماند این حمی پیدا میشود و همچنین هرگاه اذیت که ام عضو زیاد ماند و در عضو که در ریم هم پیدا شود
و بیکه کبد و دیگر اعضای باطنیه از انهم این حمی پیدا میگردد لیکن آنچه بسبب اذیت حادث میشود آنرا از ریزی میست فیور که بلعت و سکون
رای جمله اول و کسر رای جمله ثانی و سکون یای مثانه تخمائی و فتح تالی هندی و سکون یای مثانه تخمائی و کسر تالی هندی
و سکون قامی نامند و از ریزی میست یعنی اذیت است که از خراش و زخم میشود و العلامات این حمی در تسبیح مرضی بر صورت
خاص می آید و گاهی چنان خمی و تب درج شروع میشود که مریض و مبالغ بسوی آن هر دو متوجه نمیشوند و بی مانند که تب ق
شروع شده زیرا که در چنین مریض جز اینکه بدن نسبت صحت قدری لاغر میشود و سرعت قلیل در نبض قریب وقت نصف آنها
یا بعد آن یافته شود و قریب شام قدری عوارت بر بدن محسوس میشود و بعد گذشتن یکپاس یا در پاس از شب این حرارت
هم بر طرف میشود و صبح بصحت مریض برخیزد و آرا م و صحت باشد دیگر اذیت نباشد که بسوی آن متوجه بشوند و مریض خود را
علیل اند و شکوه اذیت بسوی طیب برد لیکن بعد چن روز این سرعت نبض زیاد میشود و حرارت شمس که قریب شام میشود
هم چنان زائد گردد که مریض و بنندگان را قیاس میشود که حمی است پس این حرارت باز دلائل زیاد میشود تا اینکه مریض
بخواهد بعد نصف لیل عرق می آید و این قسم حمی اکثر در مرض سل دیده میشود و طریق دیگر آنست که هرگاه بسبب بلعت
ریم حادث شود اول در آن قدری سردی معلوم شده لریه خفیف می آید و بگری در بدن زیاد میشود و این حمی تا دیر
مانده عرق کثیر آمده بر طرف میشود و نبض در حال خفت و سکون حرارت در ضعف و قوت قریب اعتدال کم از در صحت
میباشد و وقت شدت حرارت سرش میشود لیکن نسبت قسم اول انقلام مائری قوت نبض کم و نسبت قسم ثانی آن نبض

درین کمی قوی میباشد و این کمی هرگاه بر صورت این مریض قیور یعنی ناله بی کل بوم باشد زیادتی آن بر وقت واحد میشود و در وقت
ساعت واحد می باشد و آن وقت قریب شام است اما هرگاه مرض زیاد شده باشد یعنی تب لازم که هر روز شام
میکند یا بر صورت تب لازم باشد که در آن قدری زیادتی و کمی در حرارت واقع شود برای شدت آن وقت مقید می شود یعنی تب
بلکه در سبب و چهار ساعت روز و شب چند بار شدت میکند و بعد آن عرق می آید و از آن خفت میشود و باز حرارت زیاد گردد
و باز عرق می آید همچنین در روز و شب چند بار شدت میکند و چند بار خفت میشود لیکن بیمار را در هیچ ساعت از آن نجات نباشد
و اذیت حرارت مستمر ماند و حرارت که بر جلد بدن میباشد گاهی زیاد و گاهی کم بود لیکن مرض از حرارت زیاد متاثر نمی شود
و بار بار شکوه زیادتی حرارت نرخی نماید و تاب داشتن لباس بر بدن نداشتند باشد و هر بار میخواهد که جامه را از بدن دور
کند و بر خسار در محل خاص سرخی مدور بقدریکر و پدید یافته میشود خصوصاً در گاه بسبب من ریه باشد پس در شروع مرض این
علامت زیاد ظاهر میشود و در چشم زیاد و غرغشتگی خصوصاً بر محل قرینه یافته شود و در مخرج سفیدی زیاد دیده میشود مثل
سفیدی مروری و هرگاه تب دق تا دیر ماند و درین وقت جلد بدن را و قیقه از عرق خالی باشد بر بدن خشکی بر جلد و سوسه
بران یافته میشود و درین وقت در هم بر پا با ظاهر میشود و از کمزوری سروق و خون و جمیع دق اکثر طولی المدت میباشد یعنی
مرض در آن زیاد مبتلا مانده حیات میکند و مرض سطور گفته میگردد و تمام مدت دراز باقی اند خصوصاً هرگاه خواهش غذا زیاد
باشد و هم صدی قوی بود اما هرگاه هم صدی ضعیف خواهش غذا بود بلکه مرض از غذا متنفر بود درین وقت رفته رفته مرض لاغر و ضعیف
میگردد و در آخر مرض سهال جاری می شود اگر از قبل نباشد و اگر اسهال از قبل آخر مرض باشد درین وقت زیاد میگردد و چون
مرض بدرجه آخر رسد تب هر وقت زیاد میماند و بر جلد عرق بار بار بار می آید و آخرت بدان پیدا میشود و ضعف و کمزوری زیاد
گردد و درین ضعیف و کمزوری جان بچشم مینماید علاج اول سبب مرض را بخواهی در یافته باز آن که شدت آن اگر از زیاد
پیدا شدن شیر و زیاد نوشتن آن بطفل باشد امر ترک رضاعت فرمائید و ادویه مقویه و اغذیه حیدر خمرات
همچنین اگر از کثرت مباحثت با عورات باشد امر ترک مقاربت کرده مقویات نوشتن و هرگاه بسبب زیاد پیدا شدن
و زیاد جاری شدن ریخ بود بزودی عمیر به شدن زخم نمایند و چنان تمهید گیرند که از آن مده کم پیدا شود و برای آن
استعمال کاربو لک ایستد و انلوٹ بزخم مفید است چنانکه آن هدایت مستر صاحب بهادرت و این هدایت است از
بنام و از هم معنی همیست یعنی همیست صاحب بهادرت و این تمهید انشاء الله تعالی در علاج جراحات و دامیل نوشته خواهد
و هم از ادویه ماکوله آنچه مقلل بود ریخ است مثل کالشیم سلفا سید آنرا بنوشان و طریق استعمال آن رعیت که یک گری کالشیم سلفا
در یک و نس آب حل کرده شربت نبات دو درام همراه آن امیزند تا بگذرد و درام شود پس روزانه ازین دو آب یک یک
بعد یک یک ساعت بنوشانند تا در تمام روزه درام این دوا می مرکب در بدن بیمار داخل شود برای تقلیل حرارت
همی که از آخر روز شروع میشود کمین یک دو گرین همراه سلفیورک ایستد و انلوٹ که در قطره باشد و آب ساده که

درین کمی قوی

یک او نش بود آنچه قبل شدت همی بنوشانند و هرگاه جمعی شدت کند و حرارت جلد زیاد شود سرکه خالص کمیصه با آب سارده که چهار حصه زیاد از سرکه باشد آینه بر جلد بدن طلا سازند تا گرمی بدن کم شود و برای کم کردن عرق که مضعف کثیرست و درین مرض مریض زیاد از دیگر اعراض شکایت آن میکند او و بیکه مضیق عروق و مسام اند مثل کاک ایست و تا تنگ است و بخیل و کالیست و انوکوت و غیره همه مفید اند لیکن الفخ و اونی از همه درین باب خاص او کسایند آن در کت است پس از آن از دو گرین تلخ گرین همراه اکثر اکثر بائی سانس حب بسته قریب شام قبل آن بدن عرق بخوراند و اگر اسهال هم جاری باشد او ویه مانده اسهال مثل پنیانی ایستیش با دکاشن مسیه با کس ملین یعنی چوب سنج یا یلیکری یعنی مغزبل که بعد ختم در آتش آنرا گرفته باشند یا شربت آن و هم آنچه در کت اسهال نوشته شده وقت ضرورت بنوشانند و هرگاه اسهال افراط کند قدری افیون همراه او کسایند که بخوراند و هر قدر که ممکن شود او ویه و اغذیه مقویه و حیده بخوراند و اگر مضم شود و عن جگر مای ضرورت بنوشانند زیرا که اصل علاج درین همی آنست که بدل مایتحلل زیاد از بدن پیدا شود که از بدن صرف میشود و بعد پیدا شدن در بدن مایحلت از نوشانیدن آن مقویه و خوراندن اغذیه و نوشانیدن روغن جگر مای که فی الواقع آنهم غذای حید و مرطب است خون در بدن زیاد میشود و کم بدل مایتحلل از مایتحلل در بدن زیاد خواهد شد این مرض متوقف و زائل خواهد شد لاله السبب اما باید داشت که هرگاه این مرض بر وجه آخر خود میرسد هیچ تدبیر و درمان مفیدی نمی شود لیکن مادام که مریض زنده ماند متوجه علی الله دست از تدبیر نکشند علاج نموده باشد

در این کتاب در امراض غامضه

باب دوم از کتاب امراض غامضه

باب ثانی از کتاب ثانی که در بیان امراض غامضه است و آنم مثل است بر چند فصل فصل اول در بیان حقیقت تولد خون و دوران آن و آنچه از آن مرفی میشود و فوائد آن بدانکه خون هم جسمی است و طب سبال و آنم نیز از غلظت کبودان است که جلا عضای بدن پیاپی و مندیله دوران خود که از طب جاری میشود و بره شراین غذا بکسیج اعضای بدن میرساند و فصول آنهار در خود کشیده از بدن بیرون اندازد و باز توسط او دره از بدن و بطین این قلب میرود و ابتدا کرده میشود از بیان سئله تولد خون بدانکه امر تولد خون تا حال بر تبه تحقیق کامل رسیده که از آن حکم کرده شود با نیکه جلا جزای دموی بر این نبط پیدا میشوند بجهت کرسپکل و فایبرن که البته حالش ظاهر گشته پس بدانکه چون حمل منعقد میشود و در ابتدای تکون جنین غشیه نلکه که بنیاد تکون جنین جنین اند حادث میشوند در غشای متوسطه سبیل برای تولد خون و شراین و عروق حادث میشوند چنانکه در بیان کیفیت تولد جنین نوشته شده درین وقت اول سبیل بصورت پویش کرسپکل در حادث میشوند و هویس هم باقی زو کسرا و کون ای شاه است و ای هندی یعنی مفیدست و آنرا ویت کرسپکل نفع و او در سکون بای شاه است و هم کونت مای هندی توان گفت دوران نقلا غر و پیا باشد و چون نقاط مذکوره تدریج کبیر شده مثل سبیل با گشته منفر میشوند از آنرا و کرسپکل پیدا میشود و در وقت

فصل اول در بیان حقیقت تولد خون دوران آن و آنچه از آن مرفی میشود

هر دو که پسک نمک میباشد چو بیست که پسک بر صورت مدور و سفید میباشد و در یک پسک بر صورت مغز و سرخ رنگ بود و این که بیست
 تولد ری که پسک از بیست که پسک در ابتدای تکون جنین است و این هر دو که پسک که در اول تکون پیدا میشوند مادام که لطف و کیلوس
 در جینه مادر پیدا شده از آنجا بدن جنین خون پیدا شود موجود میباشد و از زرد به بنفشه مادر غذا گرفته درین غشای متوسطه میباشد
 اما هر گاه لطف و کیلوس در بدن مادر جنین پیدا شده از آن خون متولد میشود این هر دو که پسک قلیل میشود و از لطف و کیلوس متولد
 در بدن ماده جنین بار دیگر هر دو که پسک پیدا میشوند لیکن تا دو ماه در انبری او که کبر لطف و سکون نون و کسری بای موحده در ای علم
 و سکون بای مثانه تخمائی و ضمائم و سکون و او معنی تخم جنین است هر دو که پسک اول که در غشای متوسطه پیدا شده بودند هم
 هر دو که پسک ثانی که از لطف و کیلوس متولد میشوند با هم حرکت در خون میکنند و لیکن هر دو که پسک که اول از غشا پیدا میشوند
 به نسبت هر دو که پسک ثانی که در غشای متوسطه پیدا شده و دو ماه هر دو که پسک اول قالی و منالج و لاشی میشوند و هر پسک بای متوسطه از آنجا که
 در خون موجود می باشد الی اخر الامر کیفیت و صورت تولد هر دو که پسک ثانی پس بدانکه چون لطف و کیلوس پیدا میشوند در بدن پس مادام
 که در مجرای خود داخل شوند در آنها میل نمود بلکه بجای آن نقاط سفید میباشد و لیکن هر گاه این نقاط در حرکت خود از محل تولد تا آخر
 خود که آنها را اسک دکت بضم ثانی مثله و سکون و او قسح رای مسمله و سکون الف و کسرتن جمله و سکون کاف و کسرتن ال سببه
 و سکون کاف و ثانی هندی و لغت انگریزی یعنی مجری سینه مینامند و آن در سینه است که تریب تر قوه در آن لطف و کیلوس داخل
 میشود و از آن در رطن این قلب رسیده با خون می آمیزد و میرسد در اثنای راه تا رسیدن آنها بمقابل قلب سیل بای سفید گانه
 و خون از انهم قدری پیش رفته تریب مجری خود میرسد قدری سرخی مثل انگ گلابی در آب کیلوس لطف میشود و چون از خوره بین
 بش را شخص کند دیده میشود که در بعض سیل سفید کیلوس ری که پسک پیدا میشود و این سرخی آب کیلوس لطف از این سیل سفید
 ایان میشود باین نحو که بیست که پسک که مدور بود در مغز طبع میشود و آبیکه در آن بوجه غلیظ میگردد و غشای آن با هم متصل میشود
 آنچه نقاط در آن بودند لاشی میشوند و شاگردین جسم غلیظ جذب میشوند من بعد مقدار سیل که در صغیر میگردد و در آن قدری
 سرخی پیدا می شود پس هر قدر که این لطف و کیلوس قریب از مجری خود میرسد سرخی در آنها زیاد پیدا میشود تا اینکه در مجری خود
 سپه در رطن این قلب داخل شده با خون آمیزند درین وقت کامل الحرت بر رنگ خون میشوند و این طریق ثانی تولد هر پسک
 است و بر همین لطف همیشه در بدن انسان و حیوان خون پیدا میشود و ازین خط ساهر شکله از لطف و کیلوس همیشه بیست
 پسک پیدا میشود و در یک پسک پیدا نمی شود بلکه ری که پسک همیشه از بیست که پسک متولد میشود و از ری که پسک هم ری که پسک
 با پیدا نمی شود و چون ری که پسک از کار خود فارغ شده کسیر و در رنگ آن قلیل و غشای آن رقیق گشته آنچه در رطن است
 دن جذب میشود و شاید اتقان لطیفه من پیدا شده باشد من بعد این ری که پسک که لاشی میشود یعنی با بجن مل میگردد
 ایش باز ری که پسک ثانی جدید از بیست که پسک پیدا میشود باین طریق و ترتیب همیشه خون تازه در بدن پیدا میشود
 بن سر حرکت الی هم هست چه اگر از ری که پسک ری که پسک پیدا میشود پس هر گاه از کدام سبب خون کثیف از بدن

تولد هر پسک از لطف و کیلوس

خارج می‌شود و آن قلیل و فانی میگردد و آن بزرگ و باکثرت و مساوی است و در بدن باقی میماند و در بعضی اوقات
 از تمام فرسوده که ریخته می‌شود پس از بیرون سپردن آن از بدن و کلسیم است و در آن از غذای ماکول حاصل می‌شود
 تا تولید ریخته می‌شود و چه مادام که غذا نخورده و در معده میماند از آن کلسیم و لغت پیدا می‌نماید و از آن بیرون سپردن
 حادث می‌شود و از آن ریخته می‌شود و در همیشه خون تازه در بدن پیدا می‌شود و با بعضی غذا می‌سازد و بدن را حفظ
 می‌ماند **فَلْيَبَارِكْ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ** اما فائبرن پس بد آنکه هرگاه ماده لغت و کلسیم که آن صفوه غذا است
 ماکول است و تا مانده خود در معده و اسهال با سم کمیوس نامزد کرده می‌شود و چون در محاسباتی صغار کلسیم است
 در دو مونسوم با سم لغت و کلسیم می‌گیرد و از معده و اسهال جدا شده در مجاری صغار کلسیم می‌آید و از آن در مجاری کبیر خود
 برای داخل شدن در فوژاسک و کت که مجرای کلسیم در سینده است می‌آید پس چنانکه تا این زمان آن سیل نمی‌باشد همچنین تا
 این وقت در آن فائبرن هم معلوم نمی‌شود لیکن چون بعد نزول خود از مجاری صغار در مجرای کبیر خود صمد می‌ماند تا در فوژاسک
 داخل شوند پس از جاییکه نقاط آن بصورت سیل شده قدری محسوس می‌شوند چنانکه در بیان تولد ریخته می‌شود که فائبرن
 هم از اینجا قدری محسوس و ظاهر می‌شود و هر قدر که بجانب فوق بلند شده قریب فوژاسک و کت می‌رسد در آن فائبرن ماده
 متولد می‌شود لیکن تکلمه تولد فائبرن وقتی می‌شود که این لغت و کلسیم در فوژاسک و کت داخل شده و در بطین امین ظاهر
 با خون آمیزد با جمله این قدر واضح شده که این جزو جنبی که کلسیم و فائبرن در خون توسط لغت و کلسیم می‌رسند اما اجزای
 دیگر خون پس بخوبی ثابت نیست که چگونه در آن پیدا می‌شوند یا می‌آیند این قدر البته معلوم است که خون هم مثل عضوی است که
 از آن بجمیع اعضا می‌رسد و هم در آن قوت جاذبه مثل دیگر اعضاست که بذریعه آن آنچه در تولد و قبای آن بر حال صحت ضرورت
 آنرا از معده و بدن می‌کشد ایلپیوس و نبات و پشاش را از معده بذریعه عروق صغار که در سیوکس می‌سیرن اند جذب می‌کنند
 همچنین آلیا هم از معده و هم از بدن بذریعه جلد می‌کشند و چنانکه از معده و غیره غذای خود بگیرند همچنین با داد اعضای
 دیگر مثل یه و جگر کرده و جلد صحت خود را محفوظ میدارند و چه بذریعه این اعضا خون صاف می‌شود و اگر این اعضا کار خود
 خون مریض خواب می‌شود و همچنین آنچه اعضا که غذای خود از خون بگیرند و اگر در آنها مرض و خلل واقع شود و بسبب آن غذای
 خود را از خون نکشند هم در خون فساد و مرض پیدا خواهد شد مثلاً اگر استخوان غذای خود را که فاسف است بخواهد
 خون بگیرد و آن در خون باقی ماند صورت زیادتی حرارت در خون خواهد شد و ازین ظاهر شد که در لقا و صحت خون است
 اول اینکه خون خود غذا گیرد و دوم آنکه اعضا یکدیگر را از آنها منقول دموی از خون خارج می‌شوند بخوبی کار خود را
 بکنند اعضای بدن غذای خود را از خون بخوبی گیرند و چون در یکی از آنها خلل واقع شود در خون فساد و مرض پیدا خواهد شد
 و اینها بدانکه کار از خون صحیح متعلق اندکی تغذیه جمله اعضای بدن دو مرسا نیدن که بجمیع اعضا و این کار توسط
 ریخته می‌شود چه آن آلیسین را از هوا می‌گیرد و خوب شش و منتفخ شده این هوا را در اعضا می‌رساند زیرا که هر

و اعضای بدن کدام ریشگی و غیره از حرکت بدنی مروه یا از حال طبیعی خود متغیر شده بسیار میگرداند سیدن که چون آن ریشگی
 است یا متغیر سوخته میشود و بعد سوختن در خون می آمیزد و بجای آن ریشگی دیگر پیدا میگردد و از سوختن این ریشگی است تغییر
 در بدن می پیدا میشود و هر قدر که حرکت و ریاضت بدنی زیاد کرده شود و از آن ریشگی با زیاد مروه و متغیر شده محترق
 میشود حرارت بدنی زیاد میشود چنانکه در حریمات چونکه صرف و بدل موافق حرکت کیمیائی زیاد میشود از این سبب است
 اجزای متغیره زیاد میگردد و از احتراق آنها حرارت بدن زیاد میشود با کمال بعد احتراق این ریشگی های محترقه در خون
 داخل شده بزیاده آن از بدن خارج میشود و هم کار دیگر متعلق با کیمیائی است که خون غذا بکماله اعضای بدن میرساند
 لیکن صورت هر عضو در خون نیست زیرا که اعضا در ریشگی های آنها از خون افضل اند بلکه هر عضو غذای خود را از خون
 گرفته در خود هضم میکند و درین هضم غذا را بر صورت خودی آورد و این کار بدون آمیزش کیمیائی ممکن نیست زیرا که کیمیا
 اعضا و اجزای آن که اشرف اند بود کیمیائی مربوط است و بدون آن فضول مثل بازو پول بچرخ پیدا میشوند
 نه عضو چه تکون اعضا و ریشگی های آن در بدن ب حرکت کیمیائی میشود و حرکت کیمیائی بدون کیمیائی تمام میگردد و کار کیمیائی
 خون نیست که از جمله اعضا آنچه محترق و فاسد شده مثل فضول گشته یعنی لیاقت تقدیه و افلاک بدن ندارد و آنها را در
 خود میکشد و برای حفظ صحت خود آنها را توسط اعضای ارجمه مذکوره از بدن اخراج مینماید فلک کیمیائی و ایضا باید دانست
 که چون غذا خورده میشود هضم در آن شروع میگردد و بعد آن تکامل هضم معدی و معوی با عانت پیکر است که آن آسانتر خواهد بود
 و از جمله که آن صغیرا در معای اثناعشری میریزند و از غده های معدی که آنها ترشی مینمایند که مثل غیر است و میگویند که
 آن هضم است از خود پیدا کرده در غذای آمیزد میشود و درین هضم معدی موی کیموس پیدا میشود و کیموس صغیره غذای ماکول است
 که در هضم معدی و معوی ازان پیدا میشود و رنگ آن سفید مثل کشک شعیر و قوام آن رقیق میباشد و مادام که این صغیره در
 معده و اسعاست با سم کیموس موسوم میشود و این را کیلوس نامیدند خلاصت و حصه کیموس ازان در عروق صغیر که در کیموس
 میگردند معده و اسعاند داخل شده در خون میرسد و حصه قلیل از آن در مجاری صغیر کیموسی داخل شده در مجری کیموس
 کیلوس سیده در ثور اساک بگت ریخته در بدن این قلب با خون مخلط میشود و این حصه قلیل صغیره غذای ماکول که در معده
 و اسعاست با سم کیموس نامیده است چون در مجاری صغیر کیموس در معده و اسعاند داخل میشود با سم کیموس میگیرد و آنچه
 در عروق صغیر داخل شده در خون رسیده برای آن کدام اسم نیست و هم باید دانست که آنچه پیشتر گفته شده که از خون کار
 متعلق با تقدیه جمله اعضای بدن و ایصال کیمیائی در جمیع اعضا و اخراج فضول جمله اعضا از بدن بزیاده خود پس بر
 صدور این افعال بلکه ضرورت است که خون در تمام دوران و حرکت باشد تا آنجا تا غذا با اعضای بدن رسانند و چون
 آنها را از بدن اخراج نماید و هم ضرورت است که در دوران خود هر بار و هر وقت بجای رسد که از آنجا هوای تازه را در
 دوران خود بگیرد تا کیمیائی را پدید آید و با ضرورتی که سابقا مذکور شد که جمله اعضا رساند و آن عضو و مقام گرفتن

سلا
 قوه در صورتی که در آن
 بیگانه بجز این
 عضو که در آن
 نیست
 فکر زیاد بسیار
 بنویسند
 مفاد کیمیائی
 کیمیائی
 و اسعاست
 قوت کیموس
 در اوقات کارتنه
 که آن ماکول
 قوه در معده باشد
 مجاری صغیر
 کیموس در عروق
 شود بزیاده
 غذا میکشد
 در عروق
 برسد
 است
 سفر
 و

در تمام

هوای تازه ریه است و دوران خون بر سه قسم است یکی آنکه از طین ایسر قلب برآمده در هیچ اعضای بدن دوره کند و از آنجا که در
 سینه یک سر کپولیشن بکسرین مصله اول و سکون بین ثانی و کسرتای هندی و سکون یای ثنائة تختانی و کسرتای سکون کاف
 بسنی انتظام کلی بدن و کسرتای مصله و سکون رای مصله و کسرتای سکون یای ثنائة تختانی و و او و کسرتای سکون
 یای ثنائة تختانی و فتح شین مصله و سکون نون بسنی معدان است و محصلش دوران کلی انتظامی بدن نامند دوم آنکه از طین ایسر قلب
 برآمده در ریه میرود و از آنجا باز در طین ایسر قلب میریزد و این دوران را بلغت انگریزی میگویند و کسرتای مصله و سکون یای
 فارسی و سکون لام و ضم سیم و سکون داو و فتح نون و کسرتای مصله و سکون یای ثنائة تختانی که بسنی منسوب الی الریه است زیرا که
 بلوغی ریه است یعنی دوران ریوی یعنی ششی نامند و این دوران در ریه میشود و قسم سوم دوران آن است که آنچه کیموس از
 معده و اسه و عروق صغیر معده و اسه و داخل شده در خون میرسد و خاص دوران آن در جگر میشود و این را بلغت انگریزی
 پورتل سر کپولیشن یعنی باهی موحده فارسی و سکون داو و رای مصله و فتح تالی هندی و سکون لام نامند یعنی دوران خاص
 کبدی اما سینه یک سر کپولیشن یعنی دوران کلی انتظامی بدن پس تقیقتش آنست که این دوران از طین ایسر قلب شروع میشود
 و از آن اول در شریان عظیم که آنرا آور مصله و عدالت اول و ضم الف ثانی و سکون داو و رای مصله و فتح تالی هندی و
 سکون الف بسنی شریان عظیم نامند و از طین ایسر اول رستی آید و از آن در شاخهای آن آمده در بدن می آید و کسرتای
 ناینگ در شاخهای شریان که بر صورت عروق شعریه اند داخل میشود و مادام که در شاخهای کبار شریان میماند فائده تغذیه
 بدن از آن حاصل نمیشود اما چون در عروق شعریه داخل میگردد غذا برایشه های لحمیه و دیگر سیل های اعضا میرساند و حصول
 اعضای بدن را در خود میکند و تا از جا رسیده از کار تغذیه بدن و گرفتن فضلات جمیع اعضا فارغ شده سیاه میگردد پس عروق
 شعریه و ریدی داخل میشود و از آنجا در شاخهای کبیره و ریدی آید تا اینکه در رید کبیره که آنرا بلغت انگریزی فونیکولیکه و او
 و سکون یای ثنائة تختانی و فتح نون و سکون الف و کسرتای سکون یای ثنائة تختانی و فتح داو و سکون الف نامند
 داخل میشود و از آنجا در اذن ایسر طین ایسر میریزد و از آن در طین ایسر داخل میشود و تا از آنجا در آن سینه یک سر کپولیشن
 تمام میشود لیکن فی الحقیقت این دوران دوره تام نیست چه تمام بران از زمان صادق می آید که از همین وقت در طین ایسر
 لیکن فی الواقع درین دوران تا از جا رسیده این دوره ناقص تمام میشود و از آنجا دوران ثانی که موسوم میگویند است شروع میگردد
 و این دوران از طین ایسر قلب شروع میشود و این دوران از طین ایسر قلب شروع میشود و از آنجا در رید کبیره که آنرا بلغت انگریزی
 میرسد و داخل میشود و از آنجا در شاخهای کبیره که آنرا بلغت انگریزی کبیره شریان مذکور در وقت حاصل
 میرسد آنجا شاخهای بسیار میشود پس اول از آنجا در شاخهای کبار آن که در ریه اند میرسد و من بعد در شاخهای صغیره آن که مثل
 عروق شعریه اند میرسد و چون در عروق شعریه داخل گردد از مجاری هوای صغیره که در ریه اند ملاقی میشود و بر سر مجاری
 مذکوره دوران در گذر میگذرد و درین وقت از مجاری مذکوره هوای آسین را در خود میگیرد و هوای کار بانگ ایسر و بخار آ

مانند بر اثر خود در مجاری هوای مذکور دفع میکنند ازین جهت در هوای که ندریجه تنفس از بدن خارج میشود اکسیجن کم کار باکتری
 در آب زیاده میباشد زیرا که اکسیجن ای اتون در خود کشیده و همین سبب هوای مکانات مسکونه انسان که محقول بود خراب باشد
 پس آن کشیدن هوای اکسیجن کم خون سرخ و گرمی آن زیاده میگردد و قوام آن قدری غلیظ میشود زیرا که از دفع کردن کجالات
 مانده در مجاری هوای آب و خون کم میشود پس سرخ و گرم شدن خون از عروق شریه و ریدی ریه در عروق شریه و ریدی آن
 داخل میشود و این عروق ریدی صغیر با هم شده شاخهای کبار پیدا میکنند تا اینکه چهار شاخ کبیر از هر دو قطعه ریه حساب
 فی ریه دو شاخ پیدا شده تا بطن ایسر قلب رسیده این خون را که سرخ است در اذن ایسر قلب میریزانند و ازان در بطن
 ایسر آن ریخته باز در آن دوران موسوم به سیکل سرکولیشن شروع میشود و ایضا باید دانست که خون در ابتدای دوران
 سیکل سرکولیشن که از بطن ایسر در شریان عظیم می آید دوران ماند سرخ میباشد و هرگاه درین دوران این خون در آخر
 امر وارد میسرود و در نهایتا میماند سیاه میباشد و آنچه خون در ابتدای دوران پهنوری یعنی دوران ثانی در شریان عظیم که از
 بطن ایسر میسرود میباشد سیاه بود و آنچه در آخر دوران آن در ریدی یعنی عروق شریه صغیر میباشد سرخ بود پس حال خون
 درین هر دو دوران خود بالقد میباشد یعنی در یکی اول سرخ و آخر سیاه و در دیگر اول سیاه و آخر سرخ میباشد تا آنکه
 اما دوران ثالث که پورتل سرکولیشن نام کرده شده پس حقیقتش نیست که آنچه ورید کبیر که از او وارد صغار طحال پیدا شده همچنین
 ورید کبیر که از او وارد صغار معدیه حادث گشته و کک ورید کبیر که از او وارد صغار معای کبار و صغار کرب شده موجود است
 این هر سه ورید بر صورت ورید کبیر گشته اول در جگر از یک ثقبه کلان که در انت داخل میشوند و این ورید کبیر
 که از او وارد ثلاثه مذکوره پیدا شده بلغت لائن و نیاپور تا کب و او و سکون یای نشاة تحتانی و فتح نون و سکون است
 و ضم بای موحده فارسی و سکون و او و رای جمله فتح تالی هندی و سکون الف و بزبان انگلش پورتل و این بضم
 بای موحده فارسی و سکون و او و رای جمله فتح تالی هندی و سکون لام و کسر او و سکون یای نشاة تحتانی و لوزن یعنی
 ورید کبیر در دروازه جگر داخل میشود میماند و این اهم نهاده مشرعین قدیم است که بادی مناسبت تام میگردد پس
 این ورید کبیر بعد دخول خود در جگر منقسم بر شاخهای بسیار میشود تا اینکه اذان باز عروق صغار شریه و کبیر پیر شده
 با او وارد صغار شریه کبیر که ازان ورید کبیر کبیر که برای برون اسوی قلب خونی را که در غذا پیش می آید پیدا میشود
 متصل میشوند و ازین اتصال ماده تولد خون که از کمیوس نرین عروق می آید در دوران اول خون داخل میشود
 و دو فائده درین دوران حاصل میشود یکی آنکه آنچه در کمیوس از هضم صغیر معوی اجزا مثل سفیدی بیضه هضم تام
 می یابند و بان سبب لائق آمیختن در خون نمی باشند زیرا که این دوران در جگر رفته بخونی هضم کامل حاصل کرده لائق
 آمیختن با خون میشوند و دوم آنکه آنچه نبات و نشاسته که خورده میشوند یا از آمیختن لعاب دهن در معدیه پیدا میشوند
 آنهم درین دوران همراه کمیوس مذکور در جگر رفته تا نیر هضم کبیر میماند به شکر و نبات که در خون میباشد و دلیل

مذهب در مدتی است که هرگاه حکم حیوان کشاده خون از دنیا پورتل گرفته و در یک از طرف وجه و راس ندرگرمی آید
اندازه و این در بر به جگ یولروین بقیم جسم و سکون کان فارسی و ضم پای نشانه تمثالی و سکون و او فتح لام و سکون ای تلم
و کسر داد و سکون پای نشانه تمثالی و نون یعنی رگ گردن نامند و این دو در دستند کی اندرون گردن که زیر عمق و همراهِ شریک
و آن خون را از خاصخ مانع می آرد و آن بسیار چشم است و دیگر که زیر جگر گردن و از اول کوچک است و این خون را که در زیر جگر
و جوارح است بسوی قلب می آرد و مراد از جگ یولروین اینجا نیست و خون این درید در جگر نمی آرد بلکه از آن در و در
اول خون می آید با جگله هرگاه درین درید خون پورتل این را اندازه اند آنچه سفید و بنفشه غیر منضم که در آن می باشد از راه بول
خارج میشود و آنرا خون در خود نمیدارد و بر صورت خمینی آرد و همچنین چون شکر و نبات را که از نیشکر در خارج بدن پیدا میشود
هرگاه بنده زرافه در جگ یولروین اندازه اند آنهم بعینه در بول خارج میشود و آنچه شکر و نبات که در خون پیدا میشود و ازین شکر
نبات خارجی که بنده زرافه در خون رسانیده شده در خون پیدا نمیشود اما هرگاه این شکر و نبات بیرونی را خواه بنده زرافه
زرافه یا توسط خوردن در دنیا پورتل رسانند که از آنجا در کبد رفته منضم شده در خون داخل میشود پس درین وقت این شکر
و نبات در بول یافته نمیشود و آنچه نبات و شکر نشاسته ماکول که در جگر منضم میشود و از آن گلوکوس بکسر کان فارسی و ضم لام
و سکون داد و ضم کان و سکون او و سیمین مصلحه میگردد هرگاه این را گرفته در و درید موسوم به جگ یولروین اندازه در بول
خارج نمیشود و در خون میماند و ازین امتحان صاف ثابت میشود که آنچه در کبد منضم میشود و موسوم به گلوکوس است آنرا خون
قبول کرده در خود میدارد و نبات خارج اگر از جگالکتساب منضم نموده قبول نمیکند و این گلوکوس هرگاه در ریه میرود و از آنجا
ملاقی میشود و از ملاقات آن میسوزد و از آن کار با ناک اسید آب در ریه پیدا میشود و آنچه آگسیج که در شکر بود از آن جدا میگردد
و ازین سوختن بجز حرکت کیمیای حرارت در بدن زیاده میشود و در خون سُرُخ گرمی نسبت خون سیاه زمانه میگردد و اما اینکه
ملاک مورد حرکت خون و محرک و درانش چیست پس بدانکه عمده آنها و اول زهره حرکت انقباضی قلب است که بسبب انقباض قلب
بیرون آمده در شریان جاری میشود و در حرکت انقباضی عضلات شریکین و حرکت غشایی شریانی که بدن را بجهت منتقل غشایی
صمغی را بطی است چه آنهم بسبب صدمه حرکت منبسط میشود و بعد تمام شدن اثر حرکت انقباضی قلب از منقبض میگردد و بسبب
این انبساط و انقباض خون در آن هنگام انبساط می آید و وقت انقباض آن از جای خود متحرک شده و در آن جا رسیده گرد
سوم حرکات عضلات بدن در حرکات بدین نیز که از انقباض آنها هم چون عروق منفره میشود و از بسبب فرغ عروق مذکور
خون را در جای که هست پیش میفرستند لیکن تا شیر این حرکات خاصه بر او را زیاده مؤثر نمیشود و بسبب آن از بدلت
خون بسوی قلب بر عت میرود چهارم حرکت ریه وقت تنفس چه از انبساط ریه هم مدد برد و در آن خون حاصل میشود زیرا که
چون که ریه هم وسیع گردد بسبب آن خالی میشود پس ضرورت امتناع خلا هوای آب در آن می آید همچنین هرگاه ریه وقت
انبساط خود وسیع و خالی میشود درین وقت هوای خارجی و خون در آن داخل میشود و چون بعد انبساط منقبض میگردد

استحسان قوتی که در کبد و ثبوت چشم میدهد

سبب آن محرک است دوران خون